

گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان  
(مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)

## بحران جنبش بین المللی کمونیستی، "کمونیسم در دوراهی"

و

### نظرات و مواضع ما در قبال آن

جنبش بین المللی کمونیستی چندین سال است که دچار رکود، آشفتگی و بحران است. ضربه خوردن حزب کمونیست (م ل م) پیرو دستگیری گونزالو صدر حزب و چند تن دیگر از رهبران بلند پایه آن و بعد سر بلند کردن خط انحرافی تسلیم طلبانه در داخل زندان بنام "آسومیر" و فروکش جنگ خلق (راه درخشان) و ظهور انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی بر بخشهای دیگر "جا" تا امروز، بر این بحران افزوده است. همچنین انحراف رهبران حزب کمونیست نپال (مائوئیست) از مسیر انقلاب و به شکست کشاندن انقلاب خلق نپال در سال 2005 میلادی، یعنی ترک مبارزه مسلحانه و راه انقلاب و افتادن در لجنزار پارلمانتاریسم، بر عمق این بحران افزوده و بیش از پیش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را دچار بحران عمیقی نمود. در آن شرایط احزاب متشکله جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در برابر آن چرخش انحرافی رهبران حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در رأس آن پراچندا، موقف اصولی و انقلابی اتخاذ نکرده و توده های خلق نپال و صفوف حزب کمونیست نپال (مائوئیست) و کمونیستها و پرولتاریای انقلابی جهان را نسبت به تحولات نپال و سقوط این حزب در پرتگاه رویزیونیسم، در گمراهی قرار دادند. بر عکس در همان سال در اجتماعی که در کتندوپایتخت نپال به دعوت حزب کمونیست نپال (مائوئیست) تشکیل شده بود، احزاب و سازمانهای عضو (جا) در آن شرکت کردند و بجای نقد صریح انحراف رهبران حزب کمونیست نپال (مائوئیست) به ستایش از «موفقیتهای» آنها پرداختند که در واقع بنحوی مهرتائیدی بود بر خط مشی های انحرافی رهبران این حزب. حتی تعدادی از احزاب متشکله (جا) توقف جنگ خلق و خلع سلاح ارتش رهائی بخش خلق و شرکت این حزب در دولت ارتجاعی فنودال کمپرادور نپال و بعد شرکت در انتخابات مجلس موسسان و قرار گرفتن آن در رأس حکومت ارتجاعی را من حیث پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در نپال (بقول خود آنها در سطح گسترده ای) تجلیل کردند. خاصاً که در آن وقت بنا بر خواست مطروحه حزب کمونیست نپال (مائوئیست) و موافقت دیگر احزاب اپوزیسیون دولت نپال، مجلس موسسان نپال به لغو رژیم پادشاهی و اعلام رژیم جمهوری در نپال رأی مثبت دادند. اینها منجمله حزب «کمونیست (مائوئیست)» افغانستان اعضا و هواداران اشرا با سفسطه بافی چنان اغوا کرد که آنها شرکت حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در دولت فنودال کمپرادور وابسته امپریالیسم جهانی و دولت ارتجاعی هند را واقعاً «پیروزی» انقلاب دموکراتیک نوین در نپال پذیرفتند. و نیز حزب کمونیست ایران (م ل م) در نشراتش در چند نوبت صحبت از آستانه پیروزی مرحله انقلاب دموکراتیک نوین در نپال را نمود. و بدین صورت این حزب از تحلیل و ارزیابی علمی و واقعی اوضاع نپال و جهان و از درک تسلط خط و روند انحرافی در حزب کمونیست نپال (مائوئیست) نیز عاجز ماند.

اتخاذ موضع انحرافی حزب «کمونیست (مائوئیست)» افغانستان در برابر انحراف رویزیونیستی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) و قرار گرفتن آن در منجلاب پارلمانتاریسم، بوضوح ناشی از انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی این حزب بود. زیرا این حزب قبل از آن دچار انحرافات ایدئولوژیک سیاسی شدیدی بوده و عملاً در خدمت پیاده کردن برنامه های امپریالیستهای اشغالگر و دولت مزدورانها قرار گرفته بود. مواضع غیر اصولی و انحرافی حزب «کمونیست (مائوئیست)» افغانستان و حزب کمونیست (م ل م) ایران و دیگر اعضای "جا" در برابر انحراف رویزیونیستی حزب «کمونیست نپال (مائوئیست)» مورد دیگری است که بر عمق و گستردگی بحران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی افزود. آنچه که بیش از همه موجب توهم بیشتر پرولتاریا و زحمتکشان جهان گردید، استقبال احزاب و سازمانهای رویزیونیستی جهان از تحولات نپال بود که آنها این تحول انحرافی و ضد انقلابی را با ماهیت طبقاتی مشخص آن پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک در نپال بطور گسترده توصیف و تبلیغ کردند. البته در این موقف احزاب و سازمانهای رویزیونیستی جای هیچ گونه شگفتی وجود ندارد؛ زیرا آنها بالطبع انحراف رویزیونیستی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) را که از جرگه احزاب انقلابی پرولتری (م ل م) برآمده و به جرگه احزاب رویزیونیستی جهان پیوسته بود، خیر مقدم می گفتند. ولی آنچه که بیش از همه پرولتاریا و توده های خلق و نیروهای مترقی جهان را دچار توهم و سردرگمی نمود، موقف و برخورد غیر اصولی و انحرافی "جا" و اعضای متشکله آن در قبال انحراف رویزیونیستی رهبران حزب کمونیست نپال (مائوئیست) می باشد. از آنجاییکه انقلاب خلق نپال و جنگ انقلابی خلق در طی یکدهه به پیروزیهای شایانی دست یافته بود و جنگ خلق به آن حدی از تکامل و قدرتمندی رسیده بود که از مرحله تعادل استراتژیک عبور کرده و وارد مرحله تعرض استراتژیک شده بود. بعبارت دیگر انقلاب خلق نپال تا حد قابل ملاحظه ای به سوی پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین نزدیک می شد. در آن زمان شرایط عینی مساعد جامعه نپال و ضعف همه جانبه دولت فنودال کمپرادوری و موجودیت شکاف عمیق بین

طبقات حاکم فئودال و کمپرادور و احزاب سیاسی مختلف نپال و دربار سلطنت کاملاً مشهود بود. تضاد بین شاه و بخشی از سران ارتش نپال و بخشهای زیادی از احزاب متعلق به طبقات فئودال و کمپرادور حدت یافته بود. در عرصه بین المللی؛ در آن شرایط از یکطرف امپریالیسم امریکا و شرکای ناتواش در منجلا ب جنگ پرهزینه (مادی و تلفات ارتش های شان) در افغانستان و عراق گیر مانده بودند و از جانب دیگر سرمایه داری جهانی و امپریالیسم خاصاً امپریالیسم امریکا در آستانه بحران ساختاری شدیدی قرار گرفته بود که در سال 2007 چهره واقعی این بحران جهانی نمایان گردید. این بحران عمیق و گسترده از امریکا آغاز شد و سرمایه داری جهانی را در گرفت. از جهت دیگر این بحران برخلاف بحرانهای اقتصادی دوری، یک بحران ساختاری نظام سرمایه داری جهانی است که در طی سه سال سرمایه داری جهانی با تزیق حدود سه تریلیون دلار به بانکها و بازارهای ارزی نتوانسته است خود را از این ورطه برهاند. این ضعف اقتصادی و رفتاری نظامی امپریالیسم بین المللی خاصاً امپریالیسم امریکا و انگلستان و دیگر قدرتهای بزرگ امپریالیستی که تاکنون ادامه دارد؛ در واقع فرصتهای نسبتاً مساعدی را در عرصه جهانی برای جنبشهای کمونیستی انقلابی و جنبشهای مترقی و رهائی بخش ملی بوجود آورده است. اگر جنبش بین المللی کمونیستی آمادگی ایدئولوژیک سیاسی و تشکلاتی لازم را می داشت، امکان بهره برداری پرولتاریا و زحمتکشان جهان از شرایط عینی مساعد در سطح جهانی زیاد بوده و هست. با آنکه انقلاب خلق نپال به شکست کشانده شد؛ اما جنگ انقلابی خلق در هند ادامه داشت که تا هنوز دارد؛ کمونیستهای انقلابی (م ل م) در کردستان شمالی در ترکیه علیه دولت ارتجاعی ترکیه به مبارزه مسلحانه مشغول بودند و هستند، جنگ خلق در پیرو و فلیپین ادامه یافته است و خلقها و ملل در بند جهان خاصاً در مناطق جنوب آسیا و شرق میانه از تجاوزات و لشکر کشیها و سلطه استعماری و جنایات امپریالیسم بین المللی به سرکردگی امریکا به ستوه آمده اند و دامنه اعتراضات و تظاهرات کارگران و زحمتکشان در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم هر روز گسترده تر می شود. اینها همه حکایت از شرایط عینی مساعد بین المللی به نفع خلقهای تحت ستم و استثمار جهان در طی ده سال اخیر داشته است. لیکن به شکست کشاندن انقلاب خلق نپال توسط رهبران حزب کمونیست نپال (مائونیست) در چنین شرایط حساسی در مبارزه خلقها و ملل در بند جهان علیه امپریالیسم و طبقات حاکم ارتجاعی کشورهای شان؛ شدیدترین ضربه را بر پیشرفت و توسعه جنبشهای انقلابی پرولتری خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم وارد کرد. همچنین این عقب کرد در چنین شرایطی در موردش سلی شدید یاسی بود که بر صورت خلقها و ملل ستم دیده و نیروهای مترقی و آزادی خواه جهان وارد آمد و جنبشهای پرولتری و آزادیخواه را در جهان به سردرگمی و رکود مواجه ساخت. این یکی از علل اصلی و مهم بحران در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و جنبش بین المللی کمونیستی در سالهای اول قرن بیستم است که تا حال ادامه یافته است.

مسئله مهم دیگر اینست که بعد از به شکست کشاندن انقلاب خلق نپال؛ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نه اینکه در صدد ارزیابی واقعی از این بحران بر نیامده و مبارزه ایدئولوژیک سیاسی گسترده را در افشای انحرافات رهبران رویزیونیست نپال و انحرافات دیگر تشکلات پرولتری و تسریع مبارزه در جهت بیداری و آگاهی خلق نپال و پرولتاریا و خلقها و ملل در بند خصوصاً در کشورهای تحت سلطه به پیش نبرد و بدین صورت بر بحران (جا) افزود. ناگفته نماند که اکثریت اعضای (جا) در برابر رویزیونیسم حزب کمونیست نپال (مائونیست) موقف نا روشن و انفعالی و یا انحرافی گرفتند. و باین صورت عمق و گستردگی این بحران در (جا) زیاد گردیده و اثرات آن همچنان بر بخش اعظم جنبش بین المللی کمونیستی گسترش یافت. به نظر ما در طی پنج سال اخیر مشکل جنبش بین المللی کمونیستی مانند او اواخر دهه هفتاد میلادی (بعد از مرگ رفیق مائوتسه دون و کودتای خاباناه رویزیونیستهای «سه جهانی» در چین و سقوط انقلاب چین) مشکل راه گمی بر سر خط رهبری کننده انقلاب جهانی نیست؛ زیرا خط ایدئولوژیک سیاسی در جنبش کمونیستی انقلابی جهان روشن است یعنی مارکسیسم-لنینیسم-مائونیسم. دست آوردهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که تئوری آن توسط مائوتسه دون تدوین شده و در پراتیک مبارزه انقلابی در چین بکار گرفته شد و امروز منحصراً یک سلاح برنده تئوریک در مبارزه علیه کوششهای بورژوازی نوحاسته در درون حزب و دولت برای احیای سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی در اختیار کمونیستهای انقلابی جهان قرار دارد. بلکه مشکل بیشتر انحرافات ایدئولوژیک سیاسی و ندانمکاری، بی عملی و عطالت بخش اعظم احزاب، سازمانها و گروه های است در جنبش بین المللی کمونیستی که خود را مارکسیست - لنینیست های انقلابی می دانند. اینها با اثر اشتباهات و انحرافات ایدئولوژیک سیاسی و ناتوانیهای تشکیلاتی شان نتوانستند مبارزه اصولی و انقلابی را علیه انحرافات ایدئولوژیک سیاسی در درون جنبش کمونیستی به پیش برده و مبارزات توده های خلق را در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و در کشورهای سرمایه داری به پیش برند و باین ترتیب جنبش بین المللی کمونیستی را تضعیف کرده و به بحران کشیده اند. و تأسفبار تر از آن که بجای پرداخت به کمبودها و نواقص و کم کاریها و تصحیح اشتباهات و انحرافات ایدئولوژیک سیاسی شان و پرداخت به علل اصلی و واقعی این بحران وسیعی در فایق آمدن بر آن؛ کوشش میکنند تا توجه را به مسایلی غیر از این معطوف نمایند. چنانکه قبلاً توضیح شد در اوضاع کنونی جهان شرایط عینی برای مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع فئودال کمپرادوری در اکثر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و در تعداد زیادی از کشورهای سرمایه داری امپریالیستی مساعد است؛ ولی آنچه آماده نیست، شرایط لازم ذهنی است و ایجاد شرایط ذهنی در جامعه وظیفه عنصر انقلابی آگاه پرولتری است. از اینرو بر اثر بحران در "جا" و جنبش بین المللی کمونیستی، کمونیستهای انقلابی آمادگی ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی را برای بهره برداری از اوضاع بوجود آمده در طی یکدهه

اخیرین انقلاب جهانی نداشتند تا مبارزه انقلابی را در جهت گسترش و تعمیق مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا وتوده های خلق علیه امپریالیسم وارتجاع جهانی رهبری می کردند.

کمونیستهاقبل ازآنکه به اشتباهات وانحرافات ایدئولوژیک سیاسی، عملکردها وروشها وتاکتیکهای اشتباهی وانحرافی خود نظرانداخته ودرصدد اصلاح وطررد آنها برآیند؛ باصطلاح بجان ثنوری های انقلابی افتاده ومدعی اند که بخشی ازاینها کهنه شده وبخشی هم کارائی وكفایت لازم را درپیشبرد انقلاب جهانی درشرایط کنونی ودرآینده ندارند! درحالیکه تا چند سال قبل این مسایل درجنبش انقلابی انترناسیونالیستی به این سطح وعمق مطرح نبود؛ ولی بعد ازآنکه باگذشت زمان شکست انقلاب درنپال درنزد آنها یقینی شد این مسئله را مطرح کردند.

درشماره چهل ونهم"حقیقت" ارگان حزب کمونیست(م ل م) ایران مضمونی زیرعنوان" کمونیسم دردوراهی: پژمردگی یاشکوفائی! خطاب به همه کمونیستهای ایران به نشررسیده است. لیکن بخش اول این مضمون بطورعام مربوط به جنبش بین المللی کمونیستی است وچنانکه درآخرصفحه اول آن می خوانیم:" ازاین نظر است که میگوییم جنبش بین المللی کمونیستی برسردوراهی مهم وتاریخی قرارگرفته است". لذا مادر اینجا مواردی ازاین بخش را مورد بحث قرارمی دهیم.

- " جنبش کمونیستی بین المللی درموقعیت خطیرو دشواری قرارگرفته است. ما بابحرانی عمیق وهمه جانبه روبروهستیم! اگرکمونیستها براین بحران فائق نیایند به جرئت می توان گفت جنبش کمونیستی حد اقل برای مدتی طولانی ازصحنه روزگارحذف خواهد."

ماقبلاً درباره برخی ازجنبه ها وعلل بوجود آمدن این بحران باختصار توضیحاتی داده ایم. لیکن با این نظر حزب کمونیست(م ل م) ایران که می گوید:" اگرکمونیستها براین بحران فائق نیایند جنبش کمونیستی حداقل برای مدتی ازصحنه روزگارحذف خواهد شد"، مخالفیم. زیرا جنبش کمونیستی انقلابی منحصراً یک پدیده زنده وپویا درمسیررشد وتکامل اش برای مدتی دچارموانع، ضعف، انحراف ویا رکود وبحران می شود. تکامل مستقیم الخط به پیش نمی رود و برای رشد وتکامل آن زمینه ها، شرایط وفکتورهای لازم است تا سیرپیشرفت وترقی رابوسی تکامل وگسترش آن تسریع کند. بانگاهی بتاریخ تکامل جوامع بشری درادوارمختلف تاریخ ومبارزات توده های خلق علیه طبقات ستمگرواستثمارگر؛ ملاحظه می شود که دربره های مختلف تاریخی عوامل گوناگون بازدارنده دربه تاخیرانداختن رشد وتکامل نیروهای تولیدی، جنبشهای مترقی وانقلابی اجتماعی وپژوهشهای علمی نقش بازی کرده اند ویا عوامل ارتجاعی وبازدارنده بارها درسیرپیشرفت وتکامل آنها مانع ایجاد کرده وحتی برای مدتی طولانی پیشرفت وتکامل دراین عرصه ها را به تاخیرانداخته اند. طبقات حاکم ارتجاعی سعی کرده اند تا مانع رشد وتکامل نیروهای تولیدی شده وپیشرفت پژوهشها وآزمایشات علمی دانشمندان رامانع شده اند وحتی دانشمندان ومتفکرین رابه" جرم" ابداعات وكشفیات جدید ومطرح کردن نظریاتی برخلاف ایدئولوژی وفرهنگ طبقات حاکم ویا منافع وموقعیت طبقاتی«مقدس» شان؛ مورد تنبیه وتهدید قرار داده وحتی تعداد زیادی رادراتش خشم شان زنده سوزانده وجنبشهای حق طلبانه توده های زحمتکش راسبعانه مورد سرکوب قهری قرار داده وبرای مدت طولانی آنها را خاموش ساخته اند؛ ولی این جنبشها برای مدت طولانی ازصحنه روزگارحذف نشده اند. زیرا یک جنبش مردمی وحق طلبانه تحت سلطه اختناق واستبداد و درشرایط فروکش هم کاملاً درحالت سکون مطلق قرار نمی گیرد، بلکه این حرکت بصورت خفا درسطح محدودی وجود دارد وانرژی ذخیره می کند تا درشرایط مساعد دوباره سر بلند کرده وفوران می نماید. درطول تاریخ جوامع طبقاتی مبارزات نیروهای مترقی وبالنده علیه طبقات حاکم ارتجاعی ادامه یافته است. همین سیستم سرمایه داری را درنظر بگیرید: روابط تولیدی سرمایه داری دربنجامعه فئودالی آغاز وحتی تکامل می یابد یعنی پیش ازآنکه انقلابات بورژوازی به پیروزی برسند؛ در طی صدها سال اوج وفروکش مبارزه توانست به سلطه فئودالیسم خاتمه دهد ونظام تولیدی جدیدی را برقرار کند. بورژوازی درعرصه تولید تحت سلطه فئودالیسم به رشد اش ادامه می داد ودرزمینه فرهنگی زمینه های فکری رابرای انقلاب اش آماده می ساخت. مبارزه بورژوازی علیه فئودالیسم درواقع ازقرن شانزدهم میلادی آغاز شد. رفورماسیون وجنگ دهقانی درآلمان نخستین کوشش نافرجام درانقلاب بورژوازی بود. دومین اقدام، انقلاب بورژوازی هالند(در 1566-1609) بود که بصورت جنگ آزادیبخش ملی علیه حاکمیت اسپانیا تجلی نمود. بعد انقلاب بورژوائی درانگلستان درسالهای 1640 وانقلاب کبیرفرانسه درپایان قرن هژدهم(سال 1789) بوقوع پیوست. در اینجا گفته شده که درصورت تداوم بحران کنونی" جنبش کمونیستی ازصحنه روزگارحذف می شود"؛ واقعاً نظر عجیبی است. به لحاظ دیالکتیک ماتریالیستی چگونه یک پدیده زنده ومترقی وپویا مانند جنبش بین المللی کمونیستی باثربحران ویا سرکوب طبقات ارتجاعی برای مدت طولانی نابود خواهد شد! این نظریه واورخلاف خصلت تکامل دیالکتیکی پدیده های مترقی ونواست. حتی درطرف همین چند سال اخیر که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وجنبش بین المللی کمونیستی دچار بحران شدیدی بوده اند وشکست انقلاب درنپال بزرگترین ضربه رابری پیشرفت انقلاب جهانی وارد نمود؛ لیکن انقلاب پرولتری درنقاطی ازجهان ولودر سطحی محدود وآهسته ادامه یافته است. بفرض اگر همین انقلابات جاری کنونی درهند، پیرو، فلپین وکردستان شمالی بوسیله ارتجاع وامپریالیسم سرکوب شوند وشکست بخورند؛ باز هم از خاکستر آنها جنبش های انقلابی نوینی سر بلند خواهند کرد. صرف نظر از اینکه به چه تعدادی حزب وسازمان وگروه پرولتری انقلابی درکشورهای مختلف جهان عمدتاً درعرصه مبارزه ایدئولوژیک سیاسی ومبارزه طبقاتی درسطوح معینی فعال هستند. بحرانها ناشی از میکانیسم درونی پدیده ها بوده وریشه در مبارزه اضداد دارند وبحران در هر پدیده ای مشروط ونسبی

است. جنبشهای انقلابی پرولتری از بدو پیدایش بارها دچار اوج و فروکش شده و مورد حملات خصمانه دشمنان طبقاتی قرار گرفته و سرکوب خونین شده و به بحرانهای شدیدی دچار شده اند، ولی از صفحه روزگار حذف نشده اند.

بعد از کودتای جنایتبار رویزیونیستهای «سه جهانی» در چین، بیش از هر وقت دیگری بحران جنبش بین المللی کمونیستی راتهدید می کرد حتی برای عده ای این نظر بمیان آمده بود که چون انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی نتوانست انقلاب چین را از شکست نجات دهد؛ از اینرو به شدت دچار توهم و سرگیجه شده بودند. ولی بامبارزه ایدئولوژیک سیاسی کمونیستهای انقلابی جهان، جنبش بین المللی کمونیستی از بحران نجات یافت و از اوایل دهه هشتاد میلادی تا اوایل قرن بیست و یکم با طی مراحل اوج و فروکش از رشد و رونق نسبی برخوردار بوده است. جنگ خلق در سال 1981 در پیرو آغاز شد و بعد از آن جنگ خلق در سال 1996 میلادی در نپال آغاز گردید و در این مدت علم انقلاب پرولتری ثبات و استحکام بیشتری یافت. تعجب است که در بحران کنونی جنبش کمونیستی جهانی، صحبت از حذف و نابودی یک جنبش انقلابی جهانی می شود. و ارایه ای چنین نظری منتهای ناامیدی و سرخوردگی را نشان می دهد. آیا کسی ادعا کرده می تواند که حتی همین نظام سرمایه داری که ماهیتاً و خصلتاً تامغز استخوان ارتجاعی و پوسیده است و زوال و فنای آن بدست پرولتاریا و خلقهای جهان یک امر حتمی است؛ تنها با اثر بحران و لواین بحران ها طولانی هم باشند، از صحنه روزگار حذف خواهد شد! تازمانی که سرمایه داری جهانی وجود دارد؛ همین سیکل رکود بحران و رونق و رشد در آن ادامه خواهد یافت، چون بحران در سرشت سرمایه عجین است. و سرنگونی و زوال نظام سرمایه داری جهانی و امپریالیسم بوسیله مبارزه پرولتاریای انقلابی امر حتمی است.

در جای دیگری در همین مقاله می خوانیم: "اکنون با اوضاعی روبرو هستیم که جنبشهای انقلابی و انقلاب ها با هزار زحمت، تلاش و سختی آغاز می شوند، اگر سرکوب نشوند در نیمه راه متوقف شده و به کسب خرده ریزهایی از نظام سرمایه داری راضی می شوند. آخرین نمونه آن انقلاب نپال است که پس از ده سال جنگ خلق دچار این سرنوشت غم انگیز شد."

از اینکه جنبشهای انقلابی در نیمه راه متوقف می شوند، تنها مثال آن شکست انقلاب در نپال نیست؛ پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی جهان در قرن بیستم شکست انقلاب ها و دیکتاتوریهای پرولتاریا و نظام های سوسیالیستی و نظام های دموکراتیک توده ای را در چندین کشور جهان به تلخی تجربه کرده اند. شکست انقلاب در روسیه و کلاً در کشورهای اروپای شرقی در نیمه اول دهه پنجاه میلادی و بعداً شکست انقلاب در چین و آلبانی در نیمه دوم دهه هفتاد میلادی. اما کمونیستها و پرولتاریای انقلابی در جهان تا این حد مایوس نشدند و با اتکاء بر دیالکتیک ماتریالیستی و علم انقلاب پرولتری و با ارزیابی از علل و عوامل داخلی و خارجی این شکستها مبارزه انقلابی را در روشن کردن خط انقلابی پرولتری و تثبیت آن و انسجام و تقویت جنبش انقلابی پرولتری به پیش بردند. در پنج سال قبل هم که انحراف رویزیونیستی رهبران حزب کمونیست نپال (مائونیست) علنی شد و عملاً انقلاب نپال را در منجلاب انحراف بورژوائی کشاند و سقوط داد؛ با آنکه اثرات زیانبار آن بر جنبش بین المللی کمونیستی جبران ناپذیر است، باز هم همه کمونیستهای انقلابی در جهان تا این حد سرخورده و مایوس نشدند. برخلاف احزاب عضو "جا" که در آن وقت نتوانستند تحلیل و ارزیابی علمی و اصولی از شکست این انقلاب بدست دهند؛ "گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م ل م)" با اتکاء به دیالکتیک ماتریالیستی از همان ابتدا گرایش به قهقرا و انحراف رویزیونیستی رهبران حزب کمونیست نپال (مائونیست) را با تحلیل علمی مورد نقد دیالکتیکی قرار داده و به دسترس جنبش بین المللی کمونیستی قرار داد. باز هم بحران کنونی نمی تواند جنبش کمونیستی انقلابی را از "صفحه روزگار حذف" کند. اینهم یک پیچ و خم دیگری است که جنبش کمونیستی جهانی به آن برخورد کرده و گیر مانده است.

باز هم در همین صفحه می خوانیم: "به دلیل فقدان جنبش کمونیستی قدرتمند در سطح جهانی، توده ها عملاً به سمت انواع و اقسام راه های ارتجاعی مانند بنیادگرایی مذهبی کشیده می شوند. تاریخ اندیشی جای روشن بینی و قهقرا تاریخی جای ترقی تاریخی را گرفته است."

نویسندگان مقاله در این مورد برخورد میکانیکی نموده و بدون اینکه به علل و زمینه های که توده های خلق به چنین قهقرا تاریخی قرار گرفته اند بپردازند به کلی گویی اکتفاء کرده اند. این یک امر بدیهی است که در فقدان و یادریغیاب جنبشهای انقلابی پرولتری فعال و نسبتاً نیرومند، جنبش ها و گروه های ارتجاعی مذهبی و یا «غیر مذهبی» توده های خلق را بدنبال خود کشانده و از احساسات و نیروی آنها در جهت تحقق خواستها و اهداف طبقاتی و گروهی شان و یا در جهت امتیازگیری از بخش ارتجاع حاکم استفاده می کنند. و این امر در طول تاریخ جوامع طبقاتی رخ داده است. در طی صدها سال طبقات ارتجاعی و گروه های ارتجاعی مذهبی خاصاً در کشورهای اسلامی در عدم موجودیت جنبشهای مترقی و حق طلبانه و جنبشهای انقلابی پرولتری نیرومند، بارها توده های خلق را به شیوه ها و اشکال گوناگون با خرافه های مذهبی و یا با تحریک احساسات ناسیونالیستی همراه کرده و در ظلمت ارتجاع به قهقرا کشیده اند. در اینجا ملاحظه می شود که نویسندگان این مقاله بدون هیچگونه توضیحی از توده های خلق توقع دارند تا بجای تاریخ اندیشی و قهقرا تاریخی، روشن بینی و ترقی تاریخی را برگزینند. در حالیکه در دوره های مختلف تاریخی و در مناسبات و روابط تولیدی مختلف توده های خلق تحت تأثیر ایدئولوژی و فرهنگ طبقات حاکم قرار داشته اند. در اوضاع کنونی جهان در نظام های فئودالی و نیمه فئودالی فرهنگ و دین طبقات حاکم، دین و فرهنگ توده های خلق را تشکیل می دهد و طبقات حاکم و گروه های ارتجاعی مذهبی بر مبنای ساختارهای اجتماعی - اقتصادی این جوامع توانسته اند توده های خلق را به وسیله ایدئولوژی

و فرهنگ ارتجاعی گمراه کنند. اما تاریخ شاهد بارها جنبشها و طغیانهای خودبخودی برده ها، سرف ها و دهقانان و کارگران علیه طبقات ارتجاعی حاکم بوده است. و در همان اوضاع و شرایط هم در برخی از کشورها پیش کسوتان و یا پیش آهنگان روشن بینی بوده اند که در آن جنبشها توده های خلق را در مبارزات حق طلبانه آنها علیه طبقات ارتجاعی ستمگرو استعمارگر رهبری کرده اند. بعد از آنکه در دوران رشد و شکوفائی سرمایه داری در کشورهای اروپای غربی و امریکای شمالی مارکسیسم منحیت ایدئولوژی و فلسفه و علم انقلاب پرولتاریا کشف شد، طبقه کارگر صاحب سلاح انقلاب در مبارزه اش علیه طبقه بورژوازی گردید. آگاهی سیاسی انقلابی توسط روشنفکران انقلابی به توده های خلق انتقال داده می شود. زمانی در یک جامعه آنهم در جوامع نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره روشن بینی و ترقی خواهی در بین توده های عوام گسترش می یابد و بر نگرش و شیوه تفکر آنها اثر مثبت می گذارد که در جامعه جنبش انقلابی پرولتری فعالی حضور داشته باشد. و لو همه توده های خلق مستقیماً تحت تأثیر رهبری آن جنبش انقلابی قرار نداشته باشند. همین پرتوافکنی اندیشه های نجاتبخش انقلابی پرولتری و اشاعه فرهنگ انقلابی در جامعه حتی اگر در یک سطح محدود هم باشد، انوار آن توده های خلق جامعه را تا حدی تحت تأثیر قرار می دهد.

موضوع شیوع بنیادگرایی مذهبی در کشورهای اسلامی خاصاً در طی چهل سال اخیر محصول شرایط و عوامل و انگیزه های چندی در سطح بین المللی و عده ای از کشورها در مناطق مختلفی از جهان بوده است که ما بارها آنرا در نشرات ما توضیح داده ایم. این نتیجه شرایط حاکم بر این کشورها و در سطح جهان بوده و اکنون به مرحله پیشرفته و گسترده ای در سطح جهان رسیده است. گروه های ارتجاعی اسلامی در چند کشور جهان به حمایتها و کمک های همه جانبه امپریالیسم بین المللی خاصاً دولت امریکا و عده ای از دولت های ارتجاعی چون دولت های ارتجاعی اسلامی ایران، پاکستان، عربستان سعودی، سودان، لیبی و غیره کشورها و نهادهای بین المللی ارتجاعی اسلامی تا سطح کنونی متشکل و نیرومند شده اند که حتی می توانند بخاطر امتیازگیری در برابر ولی نعمتهای دیروزی شان نیز به مبارزه برخیزند. این همه پیشرفت و توسعه این جنبشها در این کشورها و در سطح جهان محصول شرایط عینی بین المللی و عملکردهای خاینانه و جنایتبار قدرتهای امپریالیستی خصوصاً دولت امریکا و شرایط عینی و اوضاع حاکم بر کشورهای مختلف اسلامی در طی چهل سال اخیر بوده است. حدود سه دهه است که ما شاهد رشد بنیادگرایی و توسعه بنیادگرایی مذهبی مسیحی در امریکا هستیم که در شرایط حکومت ریگان و هشت سال اخیر قیل از دولت دموکراتها در امریکا بیش از پیش تقویت گردید. و قشر محافظه کاران مذهبی جدید در رأس دولت امریکا هر چه بیشتر به گسترش و تقویت بنیادگرایی مسیحی کمک کرد. با آنکه گروه ها و نیروهای بنیادگرای اسلامی در منطقه جنوب آسیا و شرق میانه علیه حامیان، مربیان و ولی نعمتان سابق شان می جنگند و امپریالیسم امریکا و متحدین آن بعد از واقعه 11 سپتامبر 2001 "جنگ جهانی علیه تروریسم" را اعلان کردند و در طی مدت نه سال اخیر بیش از یک تریلیون دلار صرف این جنگ غارتگرانه و جنایتکارانه شان کرده اند اما باز هم قدرتهای امپریالیستی برنامه روشن و قاطعی در جهت قلع و قمع کامل این نیروها ندارند. نه امریکا و ناتو و دولت مزدور کرزی، نه دولت های عراق، پاکستان، عربستان سعودی و دیگر دولت های ارتجاعی اسلامی. اینها در شرایط کنونی فقط می خواهند که آن گروه های سیاسی و نظامی بنیادگرای اسلامی را که ترمرد کرده اند تنبیه کنند تا ما نند سابق بفرمان و تابع آنها شوند. امپریالیسم و دولت های ارتجاعی هرگز نمی خواهند که این چماقهای سرکوب خلق خاصاً در کشورهای اسلامی را سرکوب قطعی و یا نابود کنند. زیرا در کشورهای تحت سلطه و بیش از همه کشورهای اسلامی محل تامین منافع امپریالیسم جهانی اند و توده های خلق این کشورها تحت سلطه ستم و استعمار طبقات فئودال و کمپرادور و امپریالیسم رنج و عذاب فراوان می کشند و زمینه های عینی پایه گیری و رشد و تکامل جنبشهای انقلابی پرولتری در این کشورها مهیا است. با آنکه در شرایط سی سال اخیر جنبش های انقلابی پرولتری در کشورهای اسلامی بسیار ضعیف عمل کرده اند و یا امکان حضور و مبارزه در این جوامع از آنها سلب شده است؛ اما امپریالیسم و ارتجاع حتی از همین جنبش های کوچک و ضعیف هم وحشت دارند. و مانند نویسندگان این مقاله فکر نمی کنند که این بحران آنها را "برای مدت طولانی از صفحه روزگار حذف خواهد کرد". قدرتهای امپریالیستی و طبقات حاکم این کشورها از این ترس دارند که هر لحظه این جنبشها سربلند کنند و به اوج و گسترش دست می یابند. زیرا آنها از شدت، عمق و وسعت استعمار و ستم و بی عدالتی، اجحافات و مظلومی که بر حق توده های خلق در این کشورها توسط دولت های وابسته و نوکر آنها و خود قدرتهای امپریالیستی رواداشته می شود بخوبی آگاهی دارند و از خیزش توده های مردم و رهبری آنها توسط نیروهای انقلابی پرولتری غافل نیستند. و سالانه در جهت گمراه کردن و اغوا و سرکوب توده های خلق در تمام عرصه ها صدها میلیون دلار را بمصرف می رسانند.

بانگاهی به تاریخ سی سال اخیر؛ زمانی که انقلاب چین بوسیله ریزوینیستهای «سه جهانی» در سال 1976 سرنگون شد؛ جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای رهائی بخش ملی دچار فروکش و افت شدند. در آن شرایط رقابت بین دوا بر قدرت امپریالیستی امریکا و «اتحاد شوروی» سوسیال امپریالیستی بر سر نفوذ و سلطه بر کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی تشدید گردید، و دولت امریکا و بلوک امپریالیستی غرب سعی کردند تا بکمک دولت های ارتجاعی اسلامی گروه های ارتجاعی اسلامی را در سطح جهان خصوصاً در کشورهای اسلامی مناطق اطراف اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی سازمان داده و بقول آنها کمر "بند سبزی" را در اطراف اتحاد شوروی رقیب نیرومند شان تشکیل دادند. در اواخر دهه هفتاد میلادی تضاد بین دوا بر قدرت امپریالیستی جهانخواهی در رأس بلوک سوسیال امپریالیستی شرق و دیگری در رأس بلوک امپریالیستی غرب در سلطه بر جهان بیش از پیش حدت یافت. در افغانستان با گرایش داوود به

امپریالیست‌های غربی و متحدین منطقه ای آن، کودتای نظامی به رهبری حزب رویونیست «خلق» در سال 1357 خورشیدی با همکاری مستقیم سرویس جاسوسی نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی بوقوع پیوست. و بعد با اشغال نظامی افغانستان و به مستعمره کشیدن این کشور توسط سوسیال امپریالیسم شوروی در سال 1979 رقابت بین دو ابرقدرت به مرحله خطرناکی رسید و افغانستان در منطقه جنوب و وسط آسیا به گره گاه تضاد های دو ابرقدرت امپریالیستی جهان‌آوار میل گشت. در آن وقت بود که دولت امریکا به کمک دولتهای پاکستان و عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران و سایر کشورهای اسلامی؛ هزاران تن از نیروهای ارتجاعی اسلامی را از سراسر جهان جمع آوری و سازمان داد و با تسلیح و تجهیز آنها ادرکنار گروه های ارتجاعی اسلامی از افغانستان و پاکستان به جبهات جنگ ضد سوسیال امپریالیسم ورژیم مزدوران گسیل داشت. در شرایط جنگ مقاومت مردم علیه رژیم دست نشانده و ارتش سوسیال امپریالیست‌های روسی در افغانستان، کمکهای همه جانبه دولت امریکا و سایر امپریالیست‌های غربی و متحدین منطقه ای آنها به همین گروه های ارتجاعی اسلامی بومی و گروه های اسلامی از سایر کشورهای اسلامی پراکنده بودند که از پیشرفته ترین فنون جنگ چریکی و استعمال اسلحه مدرن و ساخت و تولید انواع بمب ها و دیگر وسایل انفجاری ضد نفرو ضد وسایل توسط سازمانهای جاسوسی و نظامی قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی برخوردار شده و سازمان یافتند. نیروهای ارتجاعی اسلامی در افغانستان در ائتلاف با رژیم مزدور روسی، ب قدم اول به سرکوب نیروهای پرولتری و مترقی و آزادی خواه در جبهات جنگ پرداختند و با تسلط بیشتر این گروه ها بر جنگ مقاومت مردم افغانستان دیگر این گروه های اسلامی داخلی و خارجی بردهات که محل زندگی هشتاد درصد مردم افغانستان بود نفوذ و تسلط یافتند. و حدود سی سال است که دهات و شهرهای افغانستان تحت سلطه رژیم های مزدور امپریالیست‌ها و نیروهای ارتجاعی اسلامی مزدورانها قرار دارد. یک و نیم دهه شهرها تحت سلطه نیروهای رویونیستی و ارتش با داران سوسیال امپریالیست آنها قرار داشت و دهات کشور تحت سلطه گروه های ارتجاعی اسلامی و بعد از سال 1371 خورشیدی شهرها و دهات کشور تحت سلطه مشترک گروه های اسلامی جهادی و رویونیست‌های مزدور پرچی خلقی و سزائی، ملیشه های مزدور و طالبان قرار گرفتند و در طی ده سال اخیر که افغانستان بوسیله ارتشهای امریکا و ناتو به اشغال نظامی و سلطه استعماری درآمده است؛ شهرها و دهات کشور تحت حاکمیت و نفوذ فکری و سیاسی و فرهنگی همین گروه های ارتجاعی اسلامی رنگارنگ و باندهای خلقی پرچی، ملیشه ای و «افغان ملتی» و اشغالگران امریکائی و ناتو قرار دارند. در شرایط یک و نیم دهه قبل رژیم مزدور روسی و با داران شان هزاران روشنفکر انقلابی، مترقی و آزادی خواه را بقتل رساندند و یا در زندانها شکنجه کردند، ده ها تن این روشنفکران توسط گروه های ارتجاعی اسلامی بقتل رسیدند و صدها تن دیگر مجبور به فرار از کشور شده اند. در واقع در طی سی سال مردم افغانستان خصوصاً دونسل جوان کشور در زیر چکمه های خون آلود استعمارگران روسی و امپریالیسم امریکا و ناتو و حاکمیت گروه های ارتجاعی رویونیستی و گروه های ارتجاعی اسلامی در منجلا ب جهل و بی فرهنگی و خرافه گرایی قرار داشته اند. مردم افغانستان در طی سه دهه به لحاظ فرهنگی و سیاسی در یک قهقرا قرار داشته و ایدئولوژی و فرهنگ استعماری سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی و فرهنگ فنودال کمپرادوری و مذهب بر آنها حاکم بوده و هست. در این مدت طولانی بدتر از زمانهای قبل آن؛ اشاعه اندیشه های انقلابی و مترقی «جرم» محسوب شده و هزاران تن به «جرم» عقاید و افکار انقلابی و مترقی کشته شدند و یازندان و شکنجه گردیدند. تحت چنین شرایطی حتی امکان فعالیت مخفی برای کمونیست‌های انقلابی به شدت محدود بوده است. اگر صد سال اخیر در افغانستان را در نظر بگیریم فقط ده سال (از 1919 تا 1929، دوران حکومت امان الله خان) شرایط بگونه نسبی برای فعالیت روشنفکران در بخش اندیشه های مترقی آنها اکثرأ در سطح پایتخت کشور آماده شده بود. بعد دوران استبداد حکومت نه ماهه حبیب الله (سقاء زاده) و پنج دهه دوران استبداد و اختناق ظالمانه خاندان نادرخان آغاز گردید. و در تمام دوران زمامداری نیم قرن این خاندان فقط در نیمه دوم دهه چهل شمسی شرایط برای مدت زمان محدودی مسیر شد که روشنفکران انقلابی و مترقی در سطح وسیع تری در بین مردم به تبلیغ و ترویج اندیشه های مترقی و انقلابی پرداختند که آنها مورد سرکوب و وحشیانه نظام سلطنت ظاهرشاهی قرار گرفت. در آن زمان "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" تحت رهبری اش توانست در حد توانش بذر اندیشه های انقلابی پرولتری و فرهنگ مترقی را در بین مردم به افشاند. اما در شرایط سی سال اخیر بیش از قبل توده های مردم خاصاً نسل جوان تحت تأثیر اندیشه ها و فرهنگ های ارتجاعی امپریالیستی و فنودال کمپرادوری و خرافه های مذهبی قرار داشته و دارند. حال نویسندگان این مقاله بر اساس کدام شرایط و امکانات سیاسی از مردم افغانستان می خواهند که روشن بین بوده و به ترقی خواهی تاریخی باندیشند؟! در حالیکه کمترین امکان فعالیت برای گروه های کمونیست انقلابی و مترقی در جامعه وجود نداشته است که در بین مردم به تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی و مترقی می پرداختند. از همین جاست که توده های خلق تحت سلطه ظلمت‌آرایدئولوژی و فرهنگ ارتجاعی و امپریالیستی و خرافه های مذهبی به قهقرا کشانده شده اند.

به کشور ایران نگاه کنید: مردم ایران در جهنم استبداد و وحشیانه جمهوری اسلامی از انواع ستم رنج و عذاب می کشند. در طی سی سال اخیر هزاران روشنفکر انقلابی و مترقی و آزادی خواه به جوخه های اعدام سپرده شده اند و می شوند و یا در زندانها شکنجه شدند و هزاران تن آنها از کشور فرار کرده اند. توده های مردم ایران در طی سی سال تحت سلطه فرهنگی، ایدئولوژیکی و سیاسی همین رژیم ارتجاعی قرون وسطائی قرار داشته اند. دولت از طریق مدارس و حوزه های دینی، مکاتب و دانشگاه ها و از طریق مطبوعات و رادیو و تلویزیون جز خرافه مذهبی و فرهنگ ارتجاعی چیز دیگری بخورد مردم ایران نداده است. حال می توانیم از اکثریت مردم ایران خاصاً دونسلی که تحت فرهنگ و عقاید و افکار چنین

نظام قرون وسطایی بزرگ شده اند و نظام حاکم سعی کرده است تا از کوچکترین امکان روشنگری در جامعه جلوگیری نماید، توقع داشته باشیم که چگونه مترقی باندیشند و جنبش مترقی و انقلابی را چگونه خود بخودی سازمان بدهند؟! در حالیکه در طی بیش از یکسال اخیر توده های مردم ایران، در تهران و چندین شهر دیگر بر علیه رژیم پیاخاستند؛ لیکن جنبش انقلابی پرولتری نتوانست نقش فعالی در سمندهی و رهبری خیزشهای خود جوش توده های مردم ایفاء نماید. همین کمبود موجب گردید که جناح دیگر ارتجاع توانست خود را بر جنبش توده ها تحمیل نماید. همچنین کشور پاکستان را در نظر بگیرید و همین شرایط سی سال اخیر را مورد مطالعه قرار دهید که توده های مردم پاکستان تحت چه ایدئولوژی، سیاست و فرهنگی قرار داشته اند و دارند. به نقش گمراه کننده هزاران مدرسه اسلامی و احزاب ارتجاعی اسلامی در پاکستان نظر اندازید. به همین ترتیب در اکثریت کشورهای اسلامی و سایر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، وضعیت از این بهتر نیست. در کشورهای سرمایه داری پیشرفته نیز توده های مردم از رشد سیاسی و فکری لازم برخوردار نیستند. موضوع دیگر اینکه در کشورهای نیمه فئودالی، نیمه مستعمره و مستعمره بنا بر ساختار اجتماعی - اقتصادی آنها و حاکمیت رژیم های ضد مردمی و سلطه غارتگرانه امپریالیسم بین المللی، اختناق و استبداد و سرکوب و وحشیانه نیروهای انقلابی و مترقی آنقدر گسترده است که بعد از هر سرکوب خونین این جنبشها تا سالها (گاهی تا چند دهه) نمی توانند دوباره سر پا ایستاده شوند. از جانی هم در این کشور هابه اثر عملکرد سرمایه جهانی و امپریالیسم رشد نیروهای تولیدی بسیار بطنی است؛ حتی در عده ای از کشورهای تحت سلطه بعضاً چنان استبداد و اختناق حاکم است که گاهی زمینه برای فعالیت جریانات بورژوا فرورمیستی هم محدود است. مادر طی پنج دهه اخیر شاهد وقوع کودتاهای خونینی در چندین کشور از کشورهای تحت سلطه در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین توسط سازمان جاسوسی دولت امریکا (سیا) و اتحاد شوروی وقت (ک گ ب) و غیره کشورهای امپریالیستی بوده ایم که گروه های نظامی فاشیست سرسپرده و مزدور قدرت دولتی را غصب کردند و با سرکوب خونین و قتل عام نیروهای انقلابی پرولتری جوی های خون برآه انداختند و برای ده ها سال جنبشهای انقلابی و مترقی را در این کشورها خفه کرده اند از جمله در اندونیزیا، عراق، شیلی و غیره کشورها. تجربه نشان داده است که بعد از هر مرحله شکست انقلاب با ترس سرکوب طبقات ارتجاعی؛ مرحله فروکش انقلاب فرامی رسد، کوتاه مدت یا درازمدت. در این فروکش با آنکه تعداد زیادی از اعضا و هواداران جنبش انقلابی پرولتری از آن روی گردان شده و توده های مردم دچار یاس و ناامیدی می شوند؛ لیکن اندیشه های انقلابی بطور کامل نابود نشده و در شرایط عینی مساعد دوباره سر بلند می کنند. و این شرایط فراز و فرود و یا اوج و فروکش جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای مترقی همیشه وجود داشته است و در آینده نیز وجود خواهد داشت.

در افغانستان جنبش مشروطه خواهی توسط حبیب الله خان پادشاه دست نشانده دولت انگلستان در شرایط سلطه استعماری بر افغانستان سرکوب خونین گردید. بعد جنبش مترقی ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی توسط نادر خان نوکر امپریالیسم انگلیس و خاندان او سرکوب شد. ولی بعد از آن جنبش انقلابی پرولتری، جنبش دموکراتیک نوین توسط سازمان جوانان مترقی و اندیشه رهبری کننده (م ل ا) ظهور کرد که جنبش کمونیستی (م ل م) کنونی افغانستان مرحله تکامل یافته آنست. جنبشهای پرولتری انقلابی با مبارزات انقلابی کمونیستها و زحمتکشان خاصاً طبقه کارگر بیش از پیش غنی شده و تکامل می کند. تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی در کشورهای مختلف جهان در طی بیش از یک و نیم صده ثابت ساخته است که هیچگاهی جنبشهای انقلابی پرولتری به اثر بحران و یا سرکوب طبقات ارتجاعی، از صفحه روزگار محو نشده اند. این طرز تکرار که بدون در نظر گرفتن شرایط عینی جوامع طبقاتی و شرایطی که بر مردمان آنها حاکم بوده است، یعنی بدون در نظر داشت شرایط عینی و ذهنی این جوامع حکم صادر کردن، بیشتر خیال پردازی است تا واقعیت اندیشی.

در همین صفحه اول می خوانیم: "هم اکنون کمونیستها با مصاف بزرگی روبرو شده اند: یابه بقایای گذشته بدل خواهند شد یا به پیشآهنگ آینده. این واقعیت عینی یاسوال بزرگی است که خود را به ما تحمیل کرده و همه کمونیستها باید نسبت بدان آگاه باشند. از این نظر است که ما می گوئیم جنبش بین المللی کمونیستی بر سردوراهای مهم و تاریخی قرار گرفته است". در اینجا نویسندگان این مقاله همینکه در بخش اول این پراگراف می گویند "کمونیستها یابه بقایای گذشته بدل خواهند شد یا به پیش آهنگ آینده"، از این گفته چنین استنباط می شود که بدون توضیح منظور آنها از "بقایای گذشته" جنبش بین المللی کمونیستی کنونی است. در حالیکه اگر جنبش بین المللی کمونیستی در گذشته اشتباهات و انحرافات داشته است؛ بلکه دست آوردهای انقلابی مهمی هم داشته است که جنبش کمونیستی جهانی کنونی بر مبنای همان خط ایدئولوژیک سیاسی یعنی (م ل م) و تئوری های انقلابی و اصول اساسی علم انقلاب پرولتری (م ل م) و دست آوردهای مبارزاتی پرولتاریای انقلابی جهان رهبری می شوند و در مناطقی از جهان جنگهای انقلابی خلق در پرتو هدایت اندیشه های پرولتری انقلابی (م ل م) جریان دارند. حال بقول مقاله اگر کمونیستها به بقایای گذشته بدل شوند چه خواهند شد؟ از این نظر برداشتها و استنباط های مختلفی صورت گرفته می تواند. و مفهوم بدل شدن کمونیستها به پیش آهنگ آینده امر بدیهی است، یعنی پیش آهنگ طبقه کارگر، پیش آهنگ جنبش انقلابی پرولتری و جنبش های رهائی بخش ملی. این پیش آهنگی از رسالت تاریخی و وظیفه کمونیستها انقلابی جهان است که با اتکاء به کمونیسم انقلابی مبارزات توده های خلق را علیه امپریالیسم و ارتجاع تا پیروزی انقلاب سوسیالیستی و رسیدن به جامعه کمونیستی رهبری کنند. و طرح این نظر که "جنبش بین المللی کمونیستی بر سردوراهای مهم و تاریخی قرار گرفته است"، زیاد سوال برانگیز است. به نظر ما با در نظر داشت مباحث فوق مفهوم بر سردوراهای قرار گرفتن؛ به آینده ناروشن و تاریک و ندانمکاری جنبش بین المللی کمونیستی اطلاق می شود باین عبارت که اکنون برای انقلاب کردن خط روشن و طریق اصولی و انقلابی تثبیت شده در جنبش بین المللی کمونیستی وجود

ندارد! و این ادعا برای همه بخشهای جنبش بین المللی کمونیستی نمی تواند مصداق یابد. درحالیکه خط روشن انقلابی (م ل م) در جنبش بین المللی کمونیستی وجود دارد؛ شرایط عینی جهان برای مبارزه گسترده خلقها و ملل علیه امپریالیسم و ارتجاع جهانی مساعد است؛ زیرا امپریالیسم در شدیدترین بحران ساختاری دست و پا می زند و در طی دو سال با تمام سعی و تلاش و تزییق هست و بود زحمتکشان در کشورهای قدرت مند سرمایه داری و بخشی از ذخایر دولتها، هنوز اقتصاد سرمایه داری در حالت نیمه جانی قرار داشته و هنوز دورنمای در بیرون رفت از این بحران در آینده نزدیک بنظر نمی خورد. همچنین نارضائی و نفرت و انزجار خلقها و ملل خاصاً در جنوب آسیا و شرق میانه علیه امپریالیسم خاصاً امپریالیسم امریکا و متحدین آن بشدت موجود است. در کشورهای سرمایه داری، ماهانه ده ها هزار نفر به خیل بیکاران افزوده می شود و اعتصاب و تظاهرات در تعدادی از کشورهای سرمایه داری و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم علیه ستم و مظالم سرمایه جهانی صورت می گیرد. لیکن آنچه که در شرایط کنونی و حتی در سالهای اخیر کمبود بوده است شرایط ذهنی است، یعنی نبود جنبش کمونیستی انقلابی قدرت مند و فعال. و این وظیفه کمونیستهای انقلابی جهان است تا نامیدی و سرخوردگی را بدور انداخته و از این حالت کمرختی و خواب آلودگی بر آیند و با تصفیه حساب با انحرافات ایدئولوژیک سیاسی شان و طرد انواع اپورتونیسیم و رویزیونیسیم و با طرح تاکتیک ها و خط مشی های مبارزاتی درست و اصولی در جهت پیشرفت جنبش به تبلیغ و ترویج گسترده اندیشه های انقلابی پرولتری و بیداری توده های خلق و سازماندهی جنبشهای انقلابی پرولتری، مبارزه کنند. این بحران خود بخود رفع نمی شود، این وظیفه کمونیستهای انقلابی جهان است تا با اعلام خطر از عواقب ناگوار وضعیت بحرانی جنبش بین المللی کمونیستی که " کمونیسم بر سردوراهی مهم قرار گرفته است"؛ بخود تحرکی سازنده نیز ایجاد کنند، خورده کاری و محفلبازی را کنار بگذارند، در جهت ایجاد وحدت اصولی و دیالکتیکی مبارزه کنند، خود را تجدید سازمان دهند به شیوه ها و تاکتیکهای مبارزاتی شان تجدید نظر نمایند؛ با دایر کردن یک کنفرانس بین المللی از احزاب، سازمان ها و گروه های کمونیست انقلابی و با تحلیل و تجزیه علمی از وضعیت جنبش بین المللی کمونیستی و مشخص کردن نقاط ضعف جنبش و تحلیل اوضاع جهانی و موقعیت جهان سرمایه داری و امپریالیسم و اثرات جنایتبار و غارتگرانه تهاجمات نظامی امپریالیسم امریکا و ناتو بر خلقها و ملل تحت ستم و ارزیابی اوضاع و شرایط عینی عده ای از کشورهای که در آنها تضاد توده های خلق با امپریالیسم و ارتجاع بومی بیش از کشورهای دیگر تشدید شده است و جستجوی راه حل های که بتواند جنبش را از این بحران نجات دهد، مبادرت کنند. اینست رسالت تاریخی کمونیستهای انقلابی جهان در این برهه تاریخی که امپریالیسم جهانی در منجلاب بحران عمیق ساختاری دست و پا می زند و توده های خلق زیر بار ستم و استثمار دولتهای ارتجاعی فنودال کمپرادور و دولت های سرمایه داری امپریالیستی به سته آمده اند. این مبارزه از کمونیستهای واقعا انقلابی جهان فداکاری و قربانی بی دریغ می طلبد. شرایطی که در ده سال اخیر امپریالیسم بین المللی با تهاجمات نظامی و اعمال و اجرای سیاستهای استبدادی علیه خلقهای کشورهای خودشان و وحشت و جنایتی که بر خلقها و ملل تحت سلطه مخصوصاً در چند کشور تحت سلطه امپریالیسم منجمله؛ افغانستان، عراق، سومالی، فلسطین و غیره کشورها بوجود آورده است، بر شدت تضاد توده های خلق با امپریالیسم و ارتجاع جهانی افزوده است. همچنین برنامه های خانه خراب کن بانک جهانی و صندوق بین المللی پول صدها میلیون انسان را در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم به فقر و خانه خرابی و حشتناکی سوق داده است. این مسایل تاحد زیادی زمینه های مبارزه را علیه امپریالیسم و ارتجاع در سطح جهان مساعد ساخته است. باز هم تکرار می نمایم که بیش از همه کمونیستها احتیاج و الزام به بازسازی خط ایدئولوژیک سیاسی و بازبینی در شیوه های عملکرد شان، تأمین وحدت جنبش بین المللی کمونیستی و تقویت و استحکام انترناسیونالیسم پرولتری دارند. و از این طریق است که می توانند در جهت انتقال اندیشه های انقلابی پرولتری به توده های خلق و سازماندهی آنها و ایجاد شرایط ذهنی و بسیج توده های خلق در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع نقش مهمی ایفاء کنند.

بگونه مثال حرکت خودجوش توده های خلق ایران علیه رژیم وحشی و جنایتکار جمهوری اسلامی را در نظر بگیرید؛ در سال گذشته صد ها هزار تن از توده های مردم بپا خاستند و وخیم ترین خطرات را بجان خریدند و ده ها کشته و هزاران مجروح و زندانی دادند و مورد سرکوب و حشیانه رژیم اسلامی قرار گرفتند. اما جنبش انقلابی پرولتری ایران این آمادگی قبلی را نداشت تا در چنین شرایطی می توانست در رهبری توده های خلق نقش انقلابی لازم را ایفاء نماید. ملاحظه می شود که جناحی از ارتجاع حاکم توانست خود را بر این جنبش توده ای تحمیل کند. اگر چه گفته نمی توانیم که همه بخشهای این جنبش توده ای تحت رهبری این جناح از ارتجاع قرار گرفته است؛ ولی این جناح سعی می کند تا مهر رهبری خود را بر آن حک کند. و باین صورت رهبران « جنبش سبز » با بکارگیری ترفندهای گوناگون سعی می کنند تا جلوشم توده های خلق را مهار کرده و از رادیکال شدن جنبش و گسترش آن جلوگیری کنند. و بیشترین تلاش رهبران باصطلاح جنبش سبز، اغوای توده های بپا خاسته است. اینها با پند و اندرزهای اخلاقی و گاهی هم سرزنش حکومت نه کل نظام حاکم ضد مردمی و جلاد جمهوری اسلامی و بر حذر داشتن مردم از برخورد رادیکال با نظام فاشیست و ترهیب از وحشت نظام با آنها، دفع الوقت می کنند تا جنبش توده ای هر چه بیشتر فروکش نماید و خشم توده های خلق فرو نشیند. به موازات این جریان رهبری که بخشی از ارتجاع حاکم است؛ عده ای از « روشنفکران » ایران مانند مرتضی محیط از طریق برنامه های تلویزیونی شان سعی می کنند تا با تبلیغات زهر آگین رهبری ( موسوی و کروی و زهرا رهنورد و خاتمی و داردسته های آنها را ) برای توده های خلق توجیه کند. آقای مرتضی محیط که مدعی مبارزه برای " استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی " است رهبری جناحی از ارتجاع بر جنبش توده ای یک و نیم سال اخیر در ایران را « مترقی » ارزیابی کرده و آنرا



با رهبری جنبش بورژوا دموکراتیک سالهای 1845-1848 توسط بورژوازی صنعتی آلمان که علیه ارتجاع فئودالی و سرمایه مالی مبارزه می کرد، به مقایسه می گیرد. درحالیکه همه مردم ایران بخوبی می دانند که همین رهبران جنبش سبزدردی این سی سال بخشی از ارتجاع حاکم خونخوار بوده و در تمام جنایات این نظام علیه خلق ایران سهیم بوده اند. مرتضی محیط اوضاع و شرایط کنونی ایران و موقعیت طبقاتی رهبران «جنبش سبز» را با سابقه سیاه آنها در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری با شرایط نیمه دوم قرن نوزدهم که بورژوازی صنعتی آلمان در آستانه انقلاب صنعتی اروپا ( و در شرایط سرمایه داری عصر رقابت آزاد ) علیه فئودالیسم و سرمایه داران ربا خوار مبارزه می کرد، مشابه ارزیابی می نماید.

حال این وظیفه کمونیستهای انقلابی ایران است تا در این برهه تاریخی جنبش خودجوش توده های مردم را سمندهی و رهبری انقلابی کنند. بدون شک که آنها بهتر از ما به موضوع آگاهی داشته و با تحلیل و ارزیابی دقیق از اوضاع و شرایط و چگونگی طرح استراتژی و تاکتیکهای مناسب مبارزه انقلابی را به پیش خواهند برد. به همه حال شرایط تاریخی و وظایف انقلابی را به دوش کمونیستهای انقلابی می گذارد و آنها اند که با در نظر گرفتن منافع مردم و میهن با تحلیل مشخص از شرایط مشخص کشورهای شان استراتژی و تاکتیکهای مبارزاتی شانرا وضع می کنند. در تاریخ جنبشهای انقلابی پرولتری کمونیستهای انقلابی در کشورهای مختلف جهان گاهی با شرایط سختی مواجه بوده اند؛ ولی بالاخره راه خود را در بین مردم باز کرده و مبارزات توده های مردم را علیه ارتجاع و امپریالیسم رهبری کرده اند. در جهان هیچ جنبش انقلابی و مترقی ای از اول به آسانی سر برآه نشده است و توده های خلق که در ابتدا در گمراهی و بی خبری سیاسی قرار دارند و در توهمات مذهبی و یا ناسیونالیستی و با افکار خرافی و ارتجاعی متوهم هستند. فقط با فداکاری و از خودگذری نیروهای انقلابی مردمی است که به آگاهی انقلابی دست یافته و به جنبش عظیم انقلابی بدل شده و می توانند ضربات نابود کننده ای بر ارتجاع و امپریالیسم وارد آورند. تجربه تاریخی مبارزات پرولتاریا و زحمتکشان جهان نشان می دهد که مبارزات کارگران و زحمتکشان تحت رهبری نیروهای انقلابی پرولتری به دست آوردهای عظیمی نایل شده اند. پرولتاریای آگاه و انقلابی، انقلاب را در نیمه راه رها نمی کند؛ بلکه این قماش از روشنفکران «کمونیست» بوده اند که بنا بر خصلت طبقاتی و قشری شان، و بخاطر رسیدن به جاه و مقام با هزار نیرنگ و ترفند اپورتونیستی و رویزیونیستی راه انقلاب را رها کرده و در آغوش ارتجاع و امپریالیسم قرار گرفته اند. که مثال زنده ای آن در آغاز قرن بیست و یکم شکست انقلاب خلق نپال توسط رهبران حزب «کمونیست نپال (مائوئیست)» می باشد.

در صفحه دوم این مقاله می خوانیم: "اگر جنبش کمونیستی به این مصاف بزرگ پاسخ صحیح ندهد بدون شک با خطر نابودی روبرو خواهد شد. بارها تاریخ شاهد از بین رفتن ایده های صحیح- تئوری های علمی- برای دوران طولانی بوده است".

در اینجا مقاله در برابر این تحلیل و ارزیابی به کلی گویی اکتفا کرده و الترناتیف صریحی را با تفصیل ارایه نمی دهد. لیکن ما به این نظر هستیم که جنبش بین المللی کمونیستی باید هر چه سریعتر با ارزیابی دقیق علمی، علل و فکتورهای عینی ای که جنبش کمونیستی جهانی را به این بحران کشانده است مشخص کرده و با مبارزه اصولی و انقلابی در جهت رفع این بحران برآید. اما ما با این نظر که جنبش کمونیستی جهانی با خطر نابودی مواجه است، جداً مخالفیم. و ما دلایلی را در مباحث قبلی در این باره ارایه کرده و در مباحث بعدی نیز باین مسئله خواهیم پرداخت. همچنین این نقطه نظر که "تاریخ شاهد از بین رفتن ایده های صحیح- تئوری های علمی - برای دوران طولانی بوده است"؛ در اینجا بدون یک ارزیابی درست و علمی از شرایط دوران یا دورانهای که جنبشهای انقلابی پرولتری در آنها قرار گرفته اند، صدور این حکم درباره از بین رفتن ایده های صحیح - تئوری های علمی- در شرایط کنونی جنبش بین المللی کمونیستی یک برخورد غیر دیالکتیکی است. از آنجاییکه "ایده های صحیح انسان فقط از پراتیک اجتماعی سرچشمه می گیرند، یعنی از این سه نوع پراتیک اجتماعی: مبارزه تولیدی، مبارزه طبقاتی و آزمونهای علمی. موقعیت اجتماعی انسان تعیین کننده فکر است. ایده های صحیح که مختص طبقه پیشرواند، اگر بمحض اینکه توده ها آنها را فراگیرند، به نیروی مادی جهت تغییر دادن جامعه و جهان بدل خواهند گشت (مائوئسه دون)". در طول تاریخ بر اثر شرایط و اوضاع حاکم بر جوامع طبقاتی، طبقات حاکم ارتجاعی مانع از اشاعه ایده های صحیح انسانها - و تئوری های علمی- در بین جامعه و مادیت یافتن آنها توسط توده های خلق در پراتیک مبارزه انقلابی گردیده اند؛ از اینرو گاهی این ایده ها موقتاً به شکست مواجه شده اند. اما این شکست بمعنای آن نبوده که گویا ایده های انقلابی نادرست بوده اند. ولی این بعلت عدم تناسب قوا بین نیروهای انقلابی و نیروهای ارتجاعی است؛ ولی سرانجام نیروهای پیشرو و انقلابی پیروزی می گردند. گاهی ممکن است که نیروهای انقلابی چندین بار برای مدت طولانی دچار شکست شوند، اما برای همیشه نابود نشده اند.

" زندگی اجتماعی و کار، به تدریج انسان را به تدوین علوم مختلف برای رده بندی و منظم کردن آگاهی های خود و نتیجه گیری از آنها و تعمیم آنها رهنمون شد. انسان بر پایه پراتیک طولانی خویش توانست ماهیت هارا بیابد و قانونمند یهارا کشف کند و به نیازهای رشد جامعه پاسخ گوید. علم ریاضی بر اثر ضرورت اندازه گیری سطح زمین و حجم و وسعت اشیای گوناگون و شمارش محصولات و ابزار کار، علم میکانیکی و هندسه بر اثر احتیاج به ساختمان مسکن و پل و سیستم آبیاری، علوم اجتماعی بر اثر تجربیات و نیازهای جامعه بشری و بالاخره خود مارکسیسم بر اساس پراتیک مبارزه انقلابی پرولتاریا و توضیح معین شرایط اجتماعی و معرفتی پیدا شد. در مقابل وظایفی که پراتیک معین کرد، علم و تئوری های آن

در هر رشته می بایست دست به تعمیم تازه بزند، یعنی احکام کلی جدیدی را تدوین کند که نتایج تجربیات را جمع بندی کرده و آنها را به صورت عام بیان نماید (صفحه 293 ماتریالیسم دیالکتیک).

مقاله در ادامه به درستی به این موضوع می پردازد: " نمی توان به این دلخوش بود که تاریخ باماست، نمی توان مبارزه برای تثبیت ایده های صحیح و تئوریهای علمی را به قوانین مرموز تاریخ حواله داد، این تفکرات تقدیرگرایانه و جبرگرایانه رابدورریخت، کمونیسم یک علم است اگر این علم بدست خودروئی سپرده شود، اگر کمونیستها بر پایه جمع بندی نقادانه از تجارب مثبت و منفی موج (مواج و یا مراحل - توضیح از ما ست) قبلی انقلاب های پرولتری درک شانرا بطور علمی نوسازی نکنند و چارچوبه تئوریک مارکسیسم را تکامل ندهند و آنرا به عمل درنیاورند قادر نخواهند بود مردم را در سطح گسترده به درک صحیح از مشکلات جهان و راه حل انقلاب سوق دهند....".

توده های خلق تاریخ را می سازند و نیروی محرکه قاطع در روند ترقی اجتماعی و دیگر گونیهای انقلابی هستند. " محرک واقعی تاریخ، مبارزه انقلابی طبقات است". بعبارت دیگر چرخ تاریخ بدست توده های خلق بحرکت افتاده و به پیش برده می شود. برای تحقق انقلاب به وجود عامل ذهنی نیاز هست. و به واقعیت بدل شدن امکاناتی که بر اثر شرایط عینی در جامعه بوجود آمده است، علاوه بر " وضع انقلابی"، باید شرایط ذهنی انقلاب نیز فراهم گردد. درک عمیق و ارتقای سطح علمی کمونیستها از طریق تحقیق وسیع درباره علم انقلاب در دورانهای انقلابی گذشته و تجزیه و تحلیل دقیق علمی تجارب مثبت و منفی و دست آوردهای پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی جهان در گذشته و درس گیری از شکست انقلابات پرولتری و نقد اشتباهات و انحرافات گذشته و پیش برد مبارزه ایدئولوژیک سیاسی علیه انحرافات و مبارزه پراتیکی طبقاتی، امکان پذیر است. شرکت در پیروسی عملی انقلاب و از طریق تلفیق اندیشه های انقلابی پرولتری در شرایط مشخص جوامع مختلف نیز زمینه و امکان رشد و تکامل اندیشه های انقلابی و تکامل تئوریک علم انقلاب (م- ل- م) میسر می گردد. مارکسیسم تئوری را از پراتیک اخذ می کند و آنرا در پراتیک بکار می برد. تاریخ پیدایش، ترقی و تکامل اندیشه های انقلابی پرولتری در دورانهای مختلف مبارزه طبقاتی و در جوامع مختلف با ساختارهای اقتصادی - اجتماعی متفاوت از مارکس تا مائوتسه دون بر همین منوال بوده است. امروز همه کمونیستها و پرولتاریای انقلابی جهان رهروان همان راه و پیروان همان خط و اندیشه های انقلابی ای اند که انقلابات پرولتری گذشته را به پیروزی رسانده و علم انقلاب را تا سطح تکامل کنونی آن یعنی مارکسیسم- لنینیسم- مائوتسیم رسانده اند. به یقین که پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی جهان با درک عالیترو همه جانبه تر علم انقلاب پرولتری و تحلیل و شناخت درست و عمیق از تضادهای طبقاتی جامعه و جهان و رهبری مبارزات توده های خلق و پیروزی انقلاب پرولتری می توانند باز هم تئوری های انقلابی (م- ل- م) را غنای کیفی بیشتری بخشیده و به سطح عالی تری ارتقاء و تکامل دهند. شرکت در مبارزه طبقاتی پراتیکی و شناخت علمی هر چه بیشتر کمونیستها و توده های خلق از علم انقلاب و دست آوردهای علوم دیگر در طی دهه های اخیر و مطالعه همه جانبه موقعیت کنونی و میکانیسم عملکرد سرمایه داری جهانی و امپریالیسم این امکان را می دهد که با درک ودانائی عالی تر و مجهزتر با سلاح علم انقلاب و آگاهی و شناخت وسیعتر از دشمنان طبقاتی پرولتاریا و خلقهای زحمتکش جهان بتوانیم پیروسی های انقلاب را در رهبری مبارزات انقلابی پرولتاریا و توده های خلق به پیش برده و آنرا به هدف نهائی، یعنی پیروزی انقلاب پرولتری برسانیم. در آغاز قرن بیست و یکم شکست انقلاب در نیپال به مفهوم عدم کارائی و یا کهنه شدن تئوری های علمی علم انقلاب پرولتری نیست که ضرورت به آن چنان "نوسازی" ای که این مقاله نظر دارد، داشته باشد. پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی جهان تجارب منفی شکست انقلابات پرولتری را در قرن بیستم دارند و با مطالعه دقیق و علمی آن شکست ها و با مطالعه و تحقیق درباره علل و فکتورهای شکست انقلاب در نیپال و علت ضعف کنونی جنبش بین المللی کمونیستی میتواند ماریاری دهد تا در کارزار مبارزه انقلابی از آن شکستها بیاموزیم.

در شکست یک پدیده زنده و پویای انقلابی (مثلاً شکست انقلاب در نیپال)، فکتورهای چندی عمل می کنند و این فکتورها بنا بر سرشت و اهمیت و اثرات زیان بار آنها در شکست یک پدیده معین نقش ایفا می نمایند که در بررسی آن همه جوانب، زمینه ها، شرایط، و علل آنرا باید مدنظر قرار داد. در جامعه سوسیالیستی هنوز طبقات و تضادهای طبقاتی موجود هستند و مبارزه طبقاتی ادامه می یابد. و نظرات و اندیشه های بورژوازی و دیگر طبقات ارتجاعی سرنگون شده توسط عناصر سرمایه داری، عناصر اپورتونیست و روزیونیست در حزب بازتاب می یابد. این عناصر تلاش می کنند تا در مقامات عالی حزب و دولت جای بگیرند؛ بدین لحاظ این عناصر باید همیشه مورد توجه قرار گیرند و مبارزه بین دو خط ادامه یابد. بنا بر خصالت طبقاتی دوران سوسیالیسم، همیشه ایده ها و نظرات نادرست در حزب وجود دارد؛ همه اعضای حزب هنوز بطور یکسان از ایده های کهن و خصالتهای طبقاتی شان گسست نکرده اند و به انسانهای نوین تکامل نه نموده اند. همچنین تا زمانی که سرمایه داری جهانی و امپریالیسم وجود دارد اثرات ارتجاعی و گمراه کننده تبلیغات آنها در جامعه سوسیالیستی نیز موجود است. از اینرو نقش مخرب عناصر سرمایه داری در حزب و دولت در کنار سایر عوامل باید همیشه جدی گرفته شود. در این مقاله موضوع شکست انقلاب در نیپال که از جمله مهمترین عامل در این شکست، رهبران حزب «کمونیست نیپال (مائونیست)» می باشند، کمتر مورد توجه قرار گرفته و فقط بطور گذری بآن اشاره شده است. تجارب تاریخی تلخ شکست انقلابات پرولتری در قرن بیستم این واقعیت را بر ملا می سازد. با آنکه در شکست انقلابات گذشته عوامل متعدد داخلی و خارجی عمل کرده اند اما باز هم نقش عناصر سرمایه داری که در مقامات عالی رهبری حزب و دولت قرار داشته اند در شکست این انقلابات مشخص بوده است. از آنجاییکه حزب پیش آهنگ سلاح تشکیلاتی پرولتاریاست و پرولتاریا بدون این سلاح تشکیلاتی اش قادر به نبود ساختن نظم کهن و تاسیس نظم نوین نخواهد بود.

حزب کمونیست نیروی اساسی رهبری کننده در سیستم دیکتاتوری پرولتاریاست و این وظیفه را تا ضرورت اعمال دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه بعهده دارد؛ از این رو باید روی این مسئله و انقلابی کردن حزب تاکید صورت گیرد. این درست است که رهبران رویونیست احزاب بر سر قدرت دولتی در روسیه و چین و سایر کشورها، در زمینه های مساعد معینی در این جوامع عمل کرده اند که ناشی از ساختار طبقاتی و خصلت دوران سوسیالیسم است و یا بعضاً اشتباهات و انحرافات ایدئولوژیک سیاسی معین رهبران بزرگ پرولتاریا تاحدی زمینه ساز نشوونمای عناصر سرمایه داری و قدرت گرفتن آنها در حزب و دولت سوسیالیستی نیز شده است که همراه بادیگر عوامل داخلی و خارجی در شرایط و فرصت معینی زمینه حمله رویونیستها بر انقلاب را مساعد ساخته است. لذا کمونیستها و پرولتاریای انقلابی جهان می توانند از این شکستها درس گرفته و اجازه ندهند که عناصر نوخاسته بورژوازی یا نیروهای رویونیستی درون احزاب و دولت‌های سوسیالیستی به مقامات عالی حزب و دولت دست یابند تا انقلاب را به شکست کشانده و بجای دیکتاتوری پرولتاریا دیکتاتوری بورژوازی را جایگزین کنند.

موضوع دیگر اینکه از مفهوم "نوسازی" تئوری های انقلابی در اینجا چنین استنباط می شود که گویا حد اقل بخشی از تئوری های انقلابی فعلی دیگر کهنه شده و کارائی ندارند! همچنین در اینجا باید بطور مشخص ذکر می شد که کدام تئوری های انقلابی ضرورت به "نوسازی" دارند! همه کمونیستهای انقلابی به اصلاح و تکامل تئوری های انقلابی بر اساس و چوکات کلی تکامل یافته تاکنون توسط مارکس، لنین و مائوتسه دون معتقد هستند. شاید همه این تئوری های انقلابی تاکنونی در هر شرایط تاریخی در آینده کافی و کارساز نباشند. هر پدیده مترقی و روبه رشد و در حال تکامل مراحل مختلف تکاملی را طی مینماید منجمله علم انقلاب پرولتری و تئوریهای علمی آن. چنانکه مارکسیسم از مارکس و انگلس تاکنون به (م-ل-م) تکامل کرده است. بخشهای از تئوری های علمی انقلابی در گذشته ناکارآمد شده اند و یا در آنها تجدید نظر صورت گرفته است. "مارکسیسم علم زنده است و به همین علت به این نتیجه می رسد که بسیاری از ایده های مارکسیستی که زمانی حقایق اساسی و یا حتی تئوریهای اساسی تلقی می شدند به شهادت تاریخ یا از برخی جهات اشتباه بوده و اساساً غلط از آب درآمدند". برای مثال مارکس و انگلس معتقد بودند که انقلاب پرولتری ابتدا در کشورهای پیشرفته تر سرمایه داری بوقوع خواهد پیوست و اگر قرار به پیروزی انقلاب است باید همزمان در چند کشور سرمایه داری بوقوع بپیوندد. لیکن تجربه عکس آنرا ثابت ساخت، یعنی پیروزی انقلاب سوسیالیستی در عقب مانده ترین کشورهای سرمایه داری روسیه. مارکس این تئوری اش را در دوران تاریخی عصر سرمایه داری رقابت آزاد تدوین کرد و لنین به آن بسنده نکرد و امکان پیروزی انقلاب پرولتری را در یک کشور عقب مانده سرمایه داری که اکثریت تولید کنندگان آنرا دهقانان و خرده بورژوازی تشکیل می داد، دید و عملاً انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی رساند. در واقع در اینجا لنین تئوری علمی و انقلابی مارکسیسم را تکامل داد. او با در نظر داشت شرایط اقتصادی-اجتماعی عصر جدید یعنی عصر امپریالیسم، انقلاب پرولتری را به پیروزی رساند و این عصر، عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری نام گرفت. و به همین جهت استالین بدرستی "لنینیسم را، مارکسیسم عصر امپریالیسم" خواند. استالین در این مورد چنین می گوید: "ترقی ناموزون و جهش مانند کشورهای سرمایه داری در شرایط امپریالیسم، توسعه تناقضات فلاکتبار در داخل امپریالیسم که نتیجه ای آن (تشدید تضاد های امپریالیستها- توضیح از ماست-) و وقوع جنگ هاست، رشد نهضت انقلابی در تمام ممالک دنیا، همه اینها نه فقط پیروزی پرولتاریا را در کشورهای جداگانه ممکن می سازد بلکه آنرا لازم و حتمی می نماید". همچنان مارکس و انگلس بعد از پیروزی کمون پاریس در 1871 در سهای تاکتیکی از آن بیرون کشیدند و بر اساس آن در تئوری خود تجدید نظر کرده و گفتند: "برنامه "مانیفست کمونیست" اکنون در برخی قسمتها کهنه شده است. سپس چنین ادامه می دهند:.... بویژه کمون ثابت کرد که طبقه کارگر نمی تواند بطور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ایرا تصرف نماید و آنرا برای مقاصد خویش بکار اندازد... ("دولت و انقلاب-ل-).

در صفحه دوم چنین می خوانیم: "امروز با زبانی نقادانه تئوری و پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در مرکز نوسازی جنبش کمونیستی قرار دارد".

مقاله در همین مورد بازم به کلی گویی پرداخته و در موارد مطروحه اش توضیحی ارایه نکرده است، حتی مواردی را که مشخصاً مد نظر قرار داده است، درباره اش تذکری نداده است. از همین رو در برخی از قسمتهای این نوشته تولید ابهام کرده است. و این شیوه نگارش نه تنها روشنگرانه نیست که تاحدی ابهام آمیز و گمراه کننده نیز هست. مثلاً در مطلب فوق صحبت از "بازبینی نقادانه تئوری و پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در مرکز نوسازی جنبش کمونیستی" شده است؛ لیکن توضیح نداده است که چگونه تئوری و پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا احتیاج به "نوسازی" دارد. البته در کشورهای که انقلابات سوسیالیستی به پیروزی رسیدند و دیکتاتوریهای پرولتاریا را تاسیس گردید مانند روسیه و چین و آلبانی در شیوه اعمال دیکتاتوری پرولتاریا در دوران سوسیالیسم اشتباهات و انحرافات صورت گرفته است. کمونیستهای انقلابی وظیفه دارند تا مسایل انقلاب پرولتری را نه تنها در نحوه اعمال دیکتاتوری پرولتاریا که در همه عرصه ها مورد مطالعه و تحقیق همه جانبه علمی و نقد دیالکتیکی قرار دهند تا بتوانند در آینده از نقاط منفی آنها درس گرفته و در اعمال دیکتاتوری پرولتاریا و اعمار سوسیالیسم و پیشرفت و تکامل انقلاب به مرحله عالی تر آن، جامعه بی طبقه (کمونیسم) از آن استفاده کنند. و این خود به رشد و تکامل تئوری های انقلابی در همه عرصه ها منجمله تئوری دیکتاتوری پرولتاریا نیز می انجامد. بازم هر پدیده ای که تکامل می کند، صد درصد کامل و بی عیب نقص نیست که هیچ نوع تغییر و تکامل دیگر در آن اجباب نکند؛ هر پدیده نو جنبه های از کهنه را با خود دارد. کمونیستهای انقلابی می توانند با نقد دیالکتیکی اشتباهات و انحرافات

رهبران بزرگ پرولتاریا و توضیح و تفسیر بعضی از پیچیدگی های مسایل تئوریک و اصول اساسی انقلابی را در آثار آنها، به رشد و تقویت تئوری های انقلابی پروولتری کمک کنند. رشد و تکامل تئوری های انقلابی محصول تجربه و پراتیک انقلابی پروولتاریا و کمونیستهای انقلابی جهان است. این تجارب محصول مبارزه در سه عرصه است: عرصه مبارزه تولیدی، مبارزه طبقاتی و عرصه آزمونهای علمی است. ودست آوردهای علوم مختلف در ارتقای سطح درک کمونیستها و پروولتاریا از پدیده های اجتماعی و طبیعی و در تقویت و تکامل فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک کمک می کند. تئوری های علمی محصول دوران تاریخی معین اند و تحقیقات، کاوشها و کشفیات علمی جدید در رشته های معین علمی در تکامل فرضیه ها و تئوری های علمی در علوم طبیعی کمک می نمایند. لیکن جوهر علم کمونیسم این است که به تحقیق و تجربه در یک رشته اکتفا نکرده بلکه در عرصه های مختلف حیات اجتماعی به پژوهش و مبارزه دست می زند. مارکسیسم منحصی ایدئولوژی و فلسفه پروولتری، علم انقلاب پروولتری و جهان بینی و فلسفه طبقاتی طبقه کارگر با نقد دیالکتیکی جهان بینی های دیگر و فلسفه های ارتجاعی ماقبل آن تکامل کرده است. این علم در سیر تکاملی اش آنچه از علوم و حقایق مسلم علمی بوده جذب کرده است.

در همین صفحه دوم چنین می خوانیم: "... بر پایه جمعبندی نقادانه از دوران انقلاب کمونیستی، هر آنچه غیر علمی و نادرست بوده و دیگر با واقعیت عینی منطبق نیست، باید بدور افکنده شوند؛ دست آورده ها و درکهای پایه ای صحیح در دست گرفته شوند؛ و هم زمان همه اینها در چارچوبه ای جدید از نو قالب ریزی شوند. این تنها برخورد صحیح به تکامل هر علمی است. مانیا ز به سلاح فکری جدیدی داریم تا واقعیت های جهان مادی و راه تغییر آنها را عمیق تر، همه جانبه تر و صحیح تر توضیح دهد. پراتیک عظیم و انقلابی ساختمان سوسیالیسم در قرن بیستم منبع رجوع غنی برای چنین کاری فراهم کرده و جمعبندی نقادانه از آن به یک ضرورت تاریخی بدل شده است."

در مطلب فوق صحبت از "جمعبندی نقادانه از دوران انقلاب کمونیستی و بدور یختن چیزهای غیر علمی و نادرست و پراتیک عظیم و انقلابی ساختمان سوسیالیسم در قرن بیستم را منبع رجوع غنی برای چنین کاری دانسته است."

در اینجا باز هم نویسندگان مقاله "موارد غیر علمی و نادرست" تئوری های انقلابی را که با واقعیتهای عینی امروزی منطبق نیست و به نظر آنها باید بدور انداخته شوند، مشخص نمی کنند. و در اینجا صحبت از "نیاز به سلاح فکری جدیدی" نیز شده است. همچنین برای تئوری های که بقول آنها کهنه شده اند باید چارچوبه جدیدی از نو قالب ریزی شود. در اینجا این سوال مطرح می شود که آیا بنظر این مقاله دیگر علم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بقدر لازم منبع و سلاح مناسبی نیست تا افکار کمونیستها بر مبنای آن شکل گرفته و واقعیتهای جهان مادی و راه تغییر آنها را عمیق و همه جانبه و صحیح توضیح بدهند؟! در حالیکه ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی شالوده فلسفی مارکسیسم - لنینیسم را تشکیل می دهد که بمثابة یک آموزش خلاق و زنده و پویا که مرتباً تکامل می کند و غنی ترمی شود و نیروی خلاقه آن از زندگی و پراتیک انقلابی پروولتاریا سرچشمه می گیرد، تا امروز عمل کرده است. امروز مارکسیسم به مرحله تکاملی (م ل م) رسیده است و آموزه های رهبران بزرگ پروولتاریای جهان در کارزار تجربه مبارزه انقلابی پروولتاریای جهان بکار بسته شده و دست آوردهای علوم بیش از هر زمانی صحت این آموزه ها را تایید کرده است. و مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم (علم انقلاب پروولتری) مهمترین منبع و سلاح فکری برای کمونیستها و پروولتاریای جهان و بشریت مترقی برای مبارزه در تغییر جامعه و جهان تا امروز شناخته می شود. آیا صحبت از چارچوبه و قالب ریزی جدید؛ به مفهوم غیر قابل استفاده بودن چارچوبه فعلی تئوری های انقلابی و علم انقلاب است یا مفهوم دیگری دارد؟! یا ماهنوز از درک واقعی آن قاصر هستیم! و اگر منظور مقاله تکامل و توسعه چارچوبه فعلی تئوری های انقلابی و علم انقلاب باشد بحث دیگری است.

در صفحه دوم چنین می خوانیم: "آنچه به گلوبالیزاسیون سرمایه داری معروف شده است بیش از هر زمان نقاط مختلف جهان را درهم تنیده؛ نقاط ضعف و شکنندگی خاصی برای سرمایه داری رقم زده است؛ تغییرات شگرفی در ترکیب های طبقاتی هر جامعه بوجود آورده است. همه این عوامل مفاهیم بی چون و چرائی برای مبارزه طبقاتی و استراتژی انقلاب در هر کشور و در مقیاس جهانی دارد."

جای شک نیست که روند جهانی شدن سرمایه در دهه های اخیر تسریع گردیده و نفوذ سرمایه های امپریالیستی خاصاً در کشورهای تحت سلطه گسترش یافته است. ورود سرمایه های امپریالیستی به کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در قاره های آسیا، آفریقا، و امریکای لاتین بعد از جنگ جهانی دوم گسترش یافته و تمام شاهرگهای حیاتی اقتصاد این کشورها را در دست گرفته اند. صدور سرمایه به این کشورها چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی در زمینه های صورت می گیرد که بیشتر برای سرمایه جهانی سود آور باشد نه رشد و انکشاف زیربنائی این کشورها. همچنین حفظ شرایط نیمه فئودالی و جلوگیری از صنعتی شدن واقعی این کشورها در جهت تأمین منافع سرمایه های امپریالیستی است. این سرمایه ها با دسترسی به بازارهای وسیع و بانبروی کار ارزان و مواد خام بانرخ نازل و تسهیلاتی که توسط دولتهای بومی وابسته آنها به سرمایه بین المللی آماده می شوند؛ زمینه کسب سودهای کلان و غارت منابع و ثروتهای طبیعی این کشورها را برای آنها فراهم کرده است. امپریالیسم امریکا با کنترل و نفوذ بیشتر بر منابع مالی جهان و شرکتها و انحصاری بزرگ چند ملیتی و با در اختیار داشتن ماشین غول پیکر نظامی، سعی کرده است تا کنترل بخشهای زیادی از منابع و ذخایر طبیعی جهان را نیز در کنترل داشته باشد؛ از اینرو چنگالهای خونین اش را در مناطق بزرگی از جهان مانند شرق میانه و جنوب آسیا که ذخایر نفت و گاز بزرگ و عناصر ذی قیمت دیگری در آنها وجود دارد فرو برده و با چنگ و دندان این مناطق را زیر سلطه نظامی اش نگهداشته است. امپریالیسم امریکا به کمک متحدین اش در طی دودهده اخیر با اقدامات نظامی و حشیانه

در منطقه جنوب آسیا و شرق میانه (افغانستان و عراق) ذخایر منابع طبیعی آنها را زیر کنترل اش در آورده است. امریکا سعی دارد تا از این طریق ذخایر آسیای میانه و بحیره حرر را نیز تحت کنترل در آورد. سرمایه های امپریالیستی در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره به شدت از رشد و تکامل سرمایه های صنعتی ملی جلوگیری کرده و با طرح دوکتورین « بازار آزاد» از ایجاد و رشد و ترقی صنایع زیربنائی این کشورها بشدت جلوگیری کرده و صنایع ملی این کشورها را به ورشکستگی کشانده است. اگر در این کشورها اقداماتی هم در جهت ایجاد صنایع صورت می گیرد آنهم در بخش تولید مواد استهلاکی و یا صنایع سبک مونتاژ وابسته به صنایع کشورهای امپریالیستی است. زمانی بنابر ایجاب منافع سرمایه جهانی، سرمایه ها از این کشورها به نقاط دیگری از دنیا که امکان سودآوری بیشتری وجود دارد، انتقال کنند؛ ارتشهای از کارگران بیکار و بی سرنوش و وگرسنه و فلاکت زده در این کشورها باقی می ماند. عملکرد سرمایه های امپریالیستی در این کشورها چنین است که سرمایه گذاری در بخشهای صنایع مواد استهلاکی و یا تولید به منظور صادرات صورت می گیرد. در طی دهه های اخیر سرمایه های امپریالیستی عمدتاً از طریق IMF و بانک جهانی که بزرگترین سرمایه های مالی جهان را در اختیار دارند و رول عظیمی در کنترل اقتصاد جهان بازی می نمایند، صورت می گیرد. توصیه ها و نظارت های این منابع مالی جهان در کشورهای تحت سلطه که شروط اساسی و ضروری «کمک» و سرمایه گذاری در این کشورهاست؛ هرچه بیشتر بر بلند رفتن قیمت ها، حذف هزینه های کمک اجتماعی از طرف دولت و توسعه فقر و بیکاری منجر شده است. برنامه های این بانکها که بر مبنای «نیولیبرالیزاسیون» صورت گرفته است، مانند خصوصی کردن دارائی های دولتی، گشایش بازارها بروی سرمایه و تولیدات خارجی، سست کردن مقررات حاکم بر کسب و کار، کاهش هزینه های اجتماعی، محدود کردن سیاست های حمایت از کارگران، ادغام ماورای ملی تولید و حمل و نقل و مواد خاکی، فرایند نابودی نظام های سنتی کشاورزی در مناطق روستائی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را سرعت بخشیده است. این برنامه ها اهالی زیادی را از دهات، مناطق کشاورزی به شهرها کشانده و به رشد سریع شهرها ی قدیم و ایجاد شهرهای جدید منجر شده است. و در این میان حدود یک میلیارد نفر ساکن در زاغه نشین های موقت هستند که در درون و گرداگرد شهرهای کشورهای «جهان سوم» تمرکز کرده اند که از کمترین امکانات زیست سالم محروم اند. میلیونها کارگر از این کشورها برای پیدا کردن کار در سراسر جهان سرگردان هستند. همچنین تجارت و ترافیک مواد مخدر به کمک سرمایه جهانی و تجارت زنان و نوجوانان به منظور استفاده جنسی سالانه تا حدود یک تریلیون می رسد که به جیب سرمایه بین المللی می ریزد. همچنین تخریب بی رویه محیط زیست و صدمه زدن به حیات انسانها و جانوران در خشک و دریاتوسط سرمایه داری جهانی صورت می گیرد که طبق مطالعات و پیش بینی های علمی در دهه های آینده بخشی از کره زمین خاصتاً در مناطقی از کشورهای قاره آسیا برای زندگی انسانها، حیوانات و نباتات غیر ممکن خواهد شد.

طبق این مقاله: "جهان سرمایه داری دستخوش تغییرات عظیمی شده است و از گلوبلیزاسیون سرمایه داری یاد می کند که نقاط مختلف جهان را در هم تنیده است" و مطلب قابل بحث در فقره فوق اینست که گفته شده: "کارکرد گلوبلیزاسیون تغییرات شگرفی در ترکیب های طبقاتی هر جامعه بوجود آورده است. و این عامل با عملهای دیگری مفاهیم بی چون و چرائی برای مبارزه طبقاتی و استراتژی انقلاب در هر کشور و به مقیاس جهانی دارد". ولی توضیح نمی دهد که این تغییرات در کدام بخشها و چه نوع تحولاتی را در ترکیب طبقاتی در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و هم در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره موجب شده است که بر استراتژی انقلاب در این کشورها اثر گذاشته است. این درست است که با ورود سرمایه جهانی به کشورهای تحت سلطه امپریالیسم تا حدی تغییراتی را در شیوه تولید و در مناسبات بین نیروهای مولده و روابط تولیدی در این کشورها بوجود آورده است. این تغییرات در بخش زراعت موجب کنده شدن میلیونها دهقان از زمین شده و روانه شهرها شده و بروسعت زاغه نشین ها افزوده اند و روز تا شام بدنبال لقمه نانی سرگردان هستند و یا مجبور به مهاجرت به دیگر کشورها شده اند. این کتله های دهقانان که به شهرها هجوم آورده اند بطور قطعی از دهات نبریده اند و هنوز با روابط نیمه فئودالی دهات پیوند دارند. بعبارت دیگر اینها چنان نیروهای کاری نیستند که از هرگونه قید و بند روابط فئودالی و نیمه فئودالی رها شده و جذب سرمایه شده اند. بخشی از اینها بطور فصلی برای کار به شهرها می آیند. همچنین انکشافاتی در بخش صنعت نیز صورت گرفته است ولی اکثر احوالات نیمه فئودالی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم حفظ شده است. سرمایه های امپریالیستی موجب رشد و انکشاف بخش تولید سرمایه داری هم در عرصه صنعتی و هم در عرصه زراعت شده و در تعدادی از کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره در قاره های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین و زنه را به جهت بخش تولید سرمایه داری سنگین تر کرده است. سرمایه های امپریالیستی در آن عده از کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که دارای منابع هنگفت نفت و گاز هستند هرچه بیشتر در زمینه انکشاف و استخراج و بهره برداری از این منابع سرمایه گذاری کرده اند و صدور نفت و گاز و سایر فرآورده های نفتی بخش اعظم درآمد سالانه این کشورها را تشکیل داده و در دیگر عرصه ها مثلاً بخش در صنعت و زراعت کمتری و یا خیلی کم انکشاف کرده اند. اگر در چند کشور از کشورهای تحت سلطه امپریالیسم مانند کوریای جنوبی، تایوان، سنگاپور، برازیل، ایران، آفریقای جنوبی و هند و چند کشور دیگر بخش تولید سرمایه داری اقتصاد به نسبتی مختلف از رشد و انکشاف برخوردار شده اند اما در اکثریت قاطع کشورهای تحت سلطه هنوز شیوه تولید نیمه فئودالی، شیوه تولید غالب را تشکیل می دهد. یعنی همان مناسبات و روابط نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و یا نیمه فئودالی و مستعمره برقرار است، منجمله افغانستان و عراق که کشورهای نیمه فئودالی و مستعمره و تحت اشغال نظامی قدرتهای امپریالیستی امریکا و ناتو قرار دارند. و در تعدادی

از کشورهای تحت سلط امپریالیسم حجم سرمایه گذاری کشورهای سرمایه داری در بخش رشد و انکشاف صنایع بسیار محدود بوده و در طی سالیان چندان تغییری در ساختار تولیدی و وضعیت اجتماعی و اقتصادی آنها رونما نگریده است. و در مورد کشورهای کوریای جنوبی، تایوان، سنگاپور، برازیل، ایران و کشورهای دیگری از این قبیل، هنوز ارزیابی عینی و دقیق ویا تعریف روشنی از ساختار اجتماعی- اقتصادی این کشورها ارایه نشده است. وعده ای از سازمانهای کمونیستی این کشورها را «کشورهای سرمایه داری وابسته و تحت سلطه امپریالیسم» می نامند و مدعی اند که شیوه تولید سرمایه داری شیوه تولید غالب را در این کشور تشکیل می دهد و استراتژی و تاکتیکهای انقلاب در این کشورها دچار تغییرات فاحشی شده است. اما به استثنای چند کشور که تذکران رفت، دیگر اکثریت قاطع کشورهای تحت سلطه امپریالیسم با وجودی که بخش تولید سرمایه داری در آنها بدرجات مختلف رشد یافته است؛ لیکن به لحاظ ساخت اجتماعی- اقتصادی کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی اند و مراحل انقلاب همان انقلاب ملی دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) و گذار به انقلاب سوسیالیستی است. اگرچه در طی چند دهه اخیر اوضاع اقتصادی و اجتماعی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم دستخوش تحولاتی شده است؛ ولی این تغییرات تا آن حدی عمیق و زیربنائی نبوده که مناسبات و روابط بین طبقات اجتماعی دچار تغییرات اساسی شده باشد. در این کشورها تا حد زیادی تغییرات و تحولاتی در عرصه رهنمائی رونما شده است.

در کشورهای پیشرفته سرمایه داری قطب بندی های طبقاتی هر چه بیشتر مشخص شده است؛ لیکن قشر جدیدی از صاحبان ثروت و سرمایه که از مدیران شرکتهای و بانکها، مدیران فابریکه ها، اشرافیت کارگری، دهقانان مرفه و فارم داران تربیه حیوانات، تکنوکراتها، انجینران، داکترها، صاحبان لابراتوارها، وکلای دادگستری، استادان دانشگاه ها، مغازه داران مستقل، فابریکه ها و بنگاه های تولیدی کوچک، تجار و معامله گران کوچک، و رکشاپهای تخیکی، شرکتهای در عرصه خدمات ترمیم ساختمانها، شرکتهای کوچک حمل و نقل و بارو ترانسپورت عامه (زمینی، دریائی و هوائی)، هنرمندان، دستفروشان، شرکتهای رهنمای معاملات، مالکان هتلها، رستورانها و غیره بوجود آمده اند و وعده ای از جامعه شناسان آنها را منحیت طبقه متوسط نوظهور در این کشورها یاد می کنند. همچنین بعد از جنگ جهانی دوم صدها هزار کارگر از کشورهای آسیا و آفریقا به کشورهای اروپای غربی و دیگر کشورهای سرمایه داری آورده شده اند ویا مهاجرت کرده اند. همچنین میلیونها تن از کشورهای امریکای لاتین به ایالات متحده امریکا، کانادا و دیگر کشورهای سرمایه داری مهاجرت کرده اند. و امروز با دوسه نسل این مهاجرین در هر یک از این کشورها اقلیتهای ملی چند میلیونی وجود دارند که علاوه برستم طبقاتی در کنار طبقات زحمتکش بومی ازستم ملی نیز رنج می کشند. هم چنانکه سیاهان افریقائی تبار و رنگین پوستهای کشورهای دیگر در امریکای شمالی به شدت از تبعیض نژادی وستم ملی رنج می برند. در کشورهای سرمایه داری با تفاوتهای گرایشات شدید نژاد پرستی ویر خوردهای فاشیستی طبقه حاکم و دولتها در برابر اقلیتهای ملی بگونه آشکار افزایش یافته است. باین صورت با استثنای مدیران کل بانکها و شرکتهای فابریکه ها و اشرافیت کارگری که درزدی و غارتگری سرمایه داران سر جوال رادارند، باقی این اقشار تضادهای معینی با انحصارات بزرگ سرمایه داری دارند.

در صفحه دوم می خوانیم: "در مواجهه با ضرورت دستیابی به سنتزی نوین از علم کمونیسم و تئوری و پراتیک 150 سال گذشته، در سطح بین المللی در میان جریان های متناسب به جنبش کمونیستی ما با دو گرایش اصلی نادرست روبرو هستیم. یک گرایش به شکل مذهبی به کل تجربه گذشته و تئوری و روش مرتبط با آن چسبیده است و دیگری می خواهد همه آن تجربه را (در جوهر خود، و نه لزوماً در حرف) دوریزد. یکی دانش قبلی را کافی دانسته و فکرمی کند مارکسیسم یا مارکسیسم- لنینیسم یا مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم همه چیز را می داند و مسئله فقط بکار بست همان دانش قبلی است. پیروان این گرایش بطور دگماتیستی به گذشته یک علم زنده چسبیده اند؛ در تفکر آنان کشف حقایق جدید برای کامل تر و دقیق تر و بوسیله یافته تر کردن علم کمونیسم جایی ندارند. چرا که مارکسیسم برای آنان شریعتی خشک و جامداست".

توضیح:

"یکی از خصوصیات فلسفه مارکسیستی خصلت علمی آنست. این فلسفه بر پایه علوم بنا شده و با علوم در تماس و ارتباط نزدیک است و با تکامل علوم تکامل می یابد. فلسفه مارکسیستی نه تنها از علوم کسب می کند بلکه با تعمیم دست آوردهای آنها یک جهان بینی منسجم، یک اسلوب تحقیق و پژوهش علمی و یک تئوری شناخت، به علوم ارایه می دهد. بدین ترتیب فلسفه مارکسیستی و علوم یکدیگر را تکمیل می کنند و لازم و ملزوم یکدیگر اند. فلسفه مارکسیستی مافوق علوم نیست، علمی در کنار علوم است. نه علم بی نیاز از فلسفه مارکسیست است و نه فلسفه مارکسیست خود را بی نیاز از علم می شمارد".

بلی! این درست نیست که تنها به آنچه تا امروز از علم انقلاب در دسترس داریم اکتفا کرده و آنرا تا بد راه گشای مبارزه انقلابی پرولتاریا بدانیم. و یا اینکه تمام تجربه ها، تئوریهای و شیوه های عملکرد رهبران بزرگ پرولتاریا را بدون هر نوع اشتباه و انحراف تلقی کنیم. همان طور که م- ل - م علم است باید به آن بمثابة علم نگریست؛ علم انقلابی زنده، انتقادی و تکامل یابنده. باید از تجارب مثبت و منفی جنبش بین المللی کمونیستی در انقلابات گذشته، درس گرفت؛ آنچه از نظریات و شیوه های عملکرد رهبران بزرگ پرولتاریای جهان اشتباه آمیز و یا غیر علمی ثابت شود باید آنها را در پرتو دیالکتیک ماتریالیستی تصحیح کرد. مطالعه و پژوهش همه جانبه علمی و نقد اشتباهات گذشته و حال و شرکت در مبارزه طبقاتی و بکارگیری تئوریهای علمی و انقلابی در پراتیک مبارزه طبقاتی و تلفیق آنها در شرایط مشخص جوامع مختلف طبقاتی به

پیدایش تجربیات و کشف حقایق جدید و فرضیه ها و تئوری های جدیدی منجر می شود. مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم علم است، علم تغییر جامعه و جهان، علم تغییر انسان و علم نجات بشریت از هر نوع استثمار و بی عدالتی؛ اما نمی توان ادعا کرد که این علم بر همه چیز اکتفاست. علوم مختلف در عرصه های گوناگون به مطالعه و پژوهش پرداخته و هر علم در رشته ای معینی در طبیعت و جامعه به تحقیق پرداخته و به کشفیات علمی معینی دست می یابند. م- ل - م علم انقلاب پرولتری است و بر پایه دیالکتیک ماتریالیستی استوار است و پدیده ها و اشیاء را بر مبنای همین فلسفه و جهان بینی مورد مطالعه و تحقیق قرار می دهد. کوششهای علمی و کشفیات جدید علمی در سایر علوم به ما کمک می کند تا به درک صحیح تری از پدیده ها و اشیاء دستیابیم. هر کشف علمی جانی تازه به حقیقت علمی و فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک می دمد. تشخیص خصایل متضاد درون یک پدیده و خصلت مبارزه مداوم و تغییر و تبدیل متقابل آنها به یکدیگر و فهم و درک این مطلب که چگونه آن مبارزه بنوبه خود به ظهور پدیده های کیفیاً نوینی منجر می شود، قلب روش دیالکتیکی است. و تکامل علوم طبیعی پشتگاهی برای دیدگاه دیالکتیکی تر از طبیعت است.

در صفحه سوم چنین می خوانیم: "امروزه همه کمونیستهای جهان در معرض این دوگرایش اصلی غلط قرار گرفته اند. بدون مبارزه آگاهانه باین گرایش ها جنبش کمونیستی قادر به حفظ و تکامل خود نیست. قطب بندی های جدید درون جنبش چپ کاملاً آشکار شده: یابازگشت به گذشته یا پیشروی بسوی آینده. یارواج اشکال گوناگون دگماتیسم، پراگماتیسم و بورژوادموکراسی یا تلاش برای دستیابی به سنتز نوینی از علم کمونیسم. مسئله آنست که چارچوبه تئوریک که مارکس بنیان گذاشت و سپس لنین و مائو آنرا تکامل دادند برای بیرون رفت از بحران کنونی جنبش کمونیستی و رهبری موج دیگری از انقلاب های سوسیالیستی برای تغییر جهان کافی نیست."

در این فقره و در فقره های ما قبل آن از گرایشهای انحرافی معینی که گروه های مختلف مدعی کمونیسم به آن دچار هستند، یاد شده و گفته می شود که همه کمونیستهای جهان در معرض این دوگرایش اصلی غلط قرار گرفته اند و این دوگرایش اصلی در فقره های بالا چنین توصیف شده اند: "در مواجهه با ضرورت دستیابی به سنتز نوین از علم کمونیسم و تئوری و پراتیک 150 سال گذشته در سطح بین المللی در میان جریان های متناسب به جنبش کمونیستی ما با دوگرایش اصلی نادرست روبرو هستیم. یک گرایش به شکل مذهبی به کل تجربه گذشته و تئوری و روش مرتبط با آن چسبیده است و دیگری می خواهد همه آن تجربه را (در جوهر خود، و نه لزوماً در حرف) دور بریزد..." تذکریافته است: پس بنابراین نظروادعا، کدام کمونیستها در معرض این دوگرایش اصلی غلط قرار نرفته اند تا بتوانند علیه این گرایش نادرست و انحرافی مبارزه آگاهانه و علمی بنمایند؟! گرایش اول که به تجربه گذشته و تئوری و روش پرولتاریا و کلاً جنبش بین المللی کمونیستی به شکل مذهبی نظر دارد نادرست و غیر اصولی است. زیرا مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم علم است و با آن باید منحیث علم برخورد نمود. و هر برخورد مذهبی و دگماتیستی و پراگماتیستی علم انقلاب را از جوهر اصلی آن تهی میسازد و نادرست و غیر اصولی و مردود است. گرایش دوم که می خواهد همه تجارب انقلابی پرولتاریا را دور بریزد؛ خود تجدید نظر و انکار از حقانیت علم انقلاب بوده و آن ارتداد و سقوط در لجنزار رویزیونیسم است. اما برخلاف این دوگرایش در فقره های فوق شکل دیگری نیز توضیح شده است باین عبارت که: یکی دانش قبلی را کافی دانسته و فکرمی کند مارکسیسم یا مارکسیسم- لنینیسم و یا مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم همه چیز را می داند و مسئله فقط بکار بست همان دانش قبلی است... در تفکر آنان کشف حقایق جدید برای کامل تر و دقیق تر کردن علم کمونیسم جایی ندارد... در مقابل این گرایش، کسانی هستند که بر آن گذشته کاملاً خط بطلان کشیده و "بازگشت به نقطه آغاز" را موعظه می کنند. بخش دوم مطلب اخیر همان انکار از همه حقایق علمی علم انقلاب و تجارب انقلابی پرولتاریای جهان است که مقاله در برابر آن نظر خود را ارایه کرده و ما هم در فوق به آن نظر خود را ابراز داشته ایم. اما در مورد بخش دوم: ما نظر داریم که مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم تا امروز عالی ترین قله تکامل علم انقلاب پرولتاریای جهان است و بکار بست اصولی و یاتلفیق آن در شرایط مشخص جوامع مختلف، امکان پذیر است. و هر کشف حقایق جدید و یا تئوری های علمی جدیدی که توسط کمونیستهای انقلابی صورت می گیرد و یا صورت بگیرد که علم انقلاب را کامل تر و دقیق تر سازد، به یقین که همه کمونیستهای انقلابی جهان آنرا منحیث تکامل کیفی مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم، دانسته و آنرا در پراتیک مبارزات انقلابی شان بکار خواهند بست. و ما در رابطه به ماهیت و خصلت علمی و تکاملی علم انقلاب در مبحث گذشته توضیحاتی ارایه کرده ایم و در اینجا از تکرار دوباره آن خودداری می نماییم.

همه کمونیست های انقلابی جهان به این امر باور دارند که علم کمونیسم در کارزار مبارزه انقلابی و مبارزه علیه اندیشه ها و گرایشهای انحرافی گوناگون و برخورد انتقادی به اشتباهات و انحرافات گذشته جنبش بین المللی کمونیستی، زمینه را برای جمع بندی تجربیات مبارزاتی پرولتاریا و کشف حقایق و تئوری های انقلابی جدید آماده ساخته و به تکامل بیشتر علم انقلاب منجر می شود. همچنین تجارب و دست آوردها و تکامل علوم دیگر بر تکامل علم انقلاب اثر داشته و مطابق به دیالکتیک ماتریالیستی است و عکس آن یک نظریه دگم و مذهبی است. به یقین که بدون مبارزه انقلابی، ایدئولوژیک سیاسی مداوم علیه هرگونه افکار و نظریات و عقاید انحرافی در جنبش بین المللی کمونیستی و نقد اشتباهات و انحرافات گذشته جنبش بین المللی کمونیستی، این جنبش تضعیف شده و نظریات انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی بر آن مسلط خواهد شد. همچنین تئوری های علم انقلاب و شیوه های بکارگیری آنها دگم و لایتغییر نیستند و در پروسه های مختلف مبارزه انقلابی و در جوامع طبقاتی مختلف با کسب تجارب انقلابی جدید تغییرات کیفی بر آنها وارد شده و تکامل بیشتری نمایند و یاعده ای کهنه می شوند و کارائی آنها محدود و ناچیز شده و یاکارائی شانرا در دوران و شرایط اجتماعی اقتصادی دیگری از دست

می دهند. مارکس در طول دوران مطالعه و تحقیقات نظری اش و شرکت در پراکتیک مبارزه طبقاتی و مطالعه نتایج انقلابات بورژوازی در اروپا و انقلاب کمون در فرانسه (کمون پاریس) و مبارزه در جهت تکامل فکری و تدوین تئوری های انقلابی اش چند بار به نظریات نادرست اش تجدید نظر کرد. لنین در رهبری انقلاب اکتوبریه این نظر مارکس که: انقلاب سوسیالیستی ابتدا در پیشرفته ترین کشور سرمایه داری اروپا و در چند کشور سرمایه داری صورت خواهد گرفت، توقف نکرد. و شرایط مشخص روسیه تزاری و تشدید تضادها بین طبقه کارگر و خلقهای زحمتکش و ملل اسیر و طبقه سرمایه دار و فئودال روسیه وحدت تضادهای درون اردوگاه امپریالیستی و اشتعال جنگ جهانی امپریالیستی اول نشان داد که انقلاب در یک کشور عقب مانده سرمایه داری و در جایی که حلقه های این زنجیر (حلقه ضعیف امپریالیسم) بیش از همه سست و شکننده تر باشد، می تواند صورت گیرد. مائوتسه دون اشتباهات و انحرافات فکری و شیوه های عملکرد استالین را مورد نقد دیالکتیکی قرار داده و با ارزیابی از تجارب پرولتاریای روسیه و علل شکست انقلاب پرولتری، "تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را کشف نموده و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را در چین رهبری کرد. مائوتسه دون مقوله "نفی در نفی" مارکس و انگلس را پذیرفت و آنرا مطابق به دیالکتیک ماتریالیستی و معادل قانون اساسی تضاد ندانست.

تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی از زمان مارکس تا امروز با ایدئولوژی ها، افکار و نظریات انحرافی راست و چپ روبرو بوده است. اما در طول تاریخ بیش از یک و نیم قرن هیچگاهی جنبش بین المللی کمونیستی با مواجهه با بحران و بیاتسلط خطوط انحرافی با سقوط دچار نشده و نه هم آن انحرافات توانسته اند جنبش کمونیستی جهانی را از تکامل بازدارند. بلکه برای مدت زمانی پروسه رشد و تکامل آنرا مختل کرده اند. بعد از ارتداد رهبران بین الملل اول و دوم برنشتین و کائوتسکی، بعد شکست انقلاب و سقوط دولت دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی توسط رویزیونیستهای مدرن خروشچی در سال 1956 و شکست انقلاب در چین بوسیله ای رویزیونیستهای «سه جهانی» در سال 1976 و شکست انقلاب در آلبانی بوسیله دگما رویزیونیسم خوجه ای؛ در هر یک از این دوره ها جنبش بین المللی کمونیستی به بحرانیهای شدیدی مواجه شده است. لیکن نه جنبش کمونیستی از دست رفته و نه هم از تکامل باز مانده است. با انحراف رویزیونیستی رهبران حزب کمونیست نپال (مائونیست) و شکست انقلاب، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کلاً جنبش بین المللی کمونیستی دچار بحران گردید. ولی برخلاف نظر حزب کمونیست ایران (م ل م) در شرایط کنونی نیز نه جنبش کمونیستی جهانی در حال از دست رفتن است و نه هم از پیشرفت و تکامل باز مانده است. و به یقین که پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی جهان با مبارزه اصولی و انقلابی و با طرد خطوط انحرافی از جنبش بین المللی کمونیستی و نقد اصولی اشتباهات گذشته و ایجاد تحرک به جنبشهای انقلابی پرولتری، جنبش کمونیستی را از بحران کنونی نجات خواهند داد. البته که تسلط انحرافات ایدئولوژیک سیاسی بر بخشهای زیادی از جنبش بین المللی کمونیستی، جنبش راهبردها بیشتر تضعیف کرده و مانع پیشرفت و تکامل سریع آن شده است. همان طوریکه با اثر مبارزه تولیدی نیروهای مولده، شیوه تولید و خود این نیروها تغییر و تکامل می کنند و به اثر آزمونهای علمی در عرصه های مختلف علوم طبیعی و تجربی، علما به حقایق و تئوری های جدید علمی دست می یابند و زمینه برای پیشرفت و تکامل علوم مهیا می گردد؛ پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی هم در کارزار مبارزه انقلابی (عرصه مبارزه ایدئولوژیک سیاسی علیه انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی و پیشرفت در کارزار مبارزه طبقاتی) موفق به کشف حقایق و تئوری های جدید انقلابی می شوند و بدین وسیله علم انقلاب را تکامل می دهند. پراکتیک مبارزه انقلابی تئوری های انقلابی را به بوته آزمایش می گذارد. پیشرفت و تکامل جنبش بین المللی کمونیستی و تکامل علم انقلاب، رابطه دیالکتیکی به تداوم مبارزه انقلابی پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی در عرصه مبارزه ایدئولوژیک سیاسی، نقد دیالکتیکی انحرافات گذشته در جنبش بین المللی کمونیستی و پیشبرد مبارزه طبقاتی انقلابی و پژوهشهای علمی دارد. تئوری های علم انقلاب محصول تکامل تاریخی مبارزه انقلابی پرولتاریا در جوامع مختلف اند. "تئوری انقلابی از تعمیم پراکتیک اجتماعی به دست می آید و عصاره تجربه است". قرن بیستم اگر از یک طرف روشن ترین سند در پیشرفت جنبش کمونیستی جهانی و تکامل بیشتر تئوری های علمی و علم انقلاب بوده است؛ از طرف دیگر غم انگیزترین دوران از شکست این انقلابات و دیکتاتوری های پرولتاریای جهان نیز محسوب می شود. بدون شک هر مرحله از فروکش و هربحران جنبش بین المللی کمونیستی را به لحاظ کیفی و کمی تضعیف می نماید. انحراف رویزیونیستی رهبران حزب کمونیست نپال (مائونیست) ضربه شدیدی بر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و جنبش بین المللی کمونیستی وارد آورد. و احیاناً پیروزی انقلاب در نپال در شرایط بین المللی مساعد که سرمایه داری جهانی و امپریالیسم در منجلا ببحران عمیق ساختاری فرورفته است و در اکثریت مناطق جهان تضاد توده های خلق با امپریالیسم بین المللی در حال شدت گرفتن است براعتلا جنبش کمونیستی جهانی اثر مثبت داشت. چنانکه بلعکس شکست آن موجب فروکش جنبش های انقلابی در سایر نقاط جهان و تعمیق بحران جنبش بین المللی کمونیستی گردید.

در شرایط کنونی جهان بیکاری گسترده کارگران در کشورهای سرمایه داری، اقدامات دولتها علیه حقوق کارگران و کارمندان منجمله تقلیل مزد و حذف کمکها در عرصه صحت و حقوق تعاعد (بازنشستگی) و بالا بردن مصرف تحصیل در دانشگاه ها (خاصاً در انگلستان) و به منصفه اجرا قرار دادن برنامه «صرفه جویی» سالانه میلیاردها دلار از بخشهای مربوط به "خدمات و رفاه عامه"، بلند بردن قیمت بیمه های صحتی توسط دولتها و شرکتها در این کشورها، بلند رفتن قیمت های اجناس مصرفی توده های مردم، و غیره موجب بالاگرفتن موج اعتراضات و اعتصابات کارگران و شاگردان مکاتب و دانشگاه ها در تعداد زیادی از کشورهای سرمایه داری منجمله در یونان، فرانسه، اسپانیه، بلجیم، آلمان،



انگلستان، آیرلند و سایر کشورهای سرمایه داری گردیده است. و در صورت موجودیت جنبشهای فعال کمونیستی می شد از شرایط بوجود آمده در جهت ارتقای سطح آگاهی کارگران و زحمتکشان و بسیج آنها استفاده کرد و سطح مطالبات اقتصادی و صنفی آنها را به جهت خواستههای سیاسی ارتقاء داده و ستمدهی می نمود. آیا در صورت عدم توانایی و یا عدم موجودیت جنبش های انقلابی پرولتری نیرومند در این کشورها که می توانستند حرکتهای اعتراضی کارگران و کارمندان جزء و شاگردان رابه جهت انقلابی هدایت و رهبری کنند؛ مشکل بیشتر از نارسائی و یا عدم کفایت تئوری های انقلابی است یا از عنصر پیش آهنگ انقلابی که در طی سالها غرق انحرافات گوناگون ایدئولوژیک سیاسی بوده است؟! لیکن ضعف جنبش کمونیستی انقلابی موجب شده است که در شرایط کنونی که کارگران و توده های خلق زحمتکش در کشورهای امپریالیستی، با اثر مساعد شدن شرایط عینی در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و تعداد زیادی از کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، به تظاهرات و اعتصابات دوام دارد زده اند، این جنبش بیشتر نظاره گر صحنه بوده و یا از عقب این جنبشها روان است! بدون شک اشتباهات ایدئولوژیک و عملکردها و تاکتیکهای نادرست رهبران پرولتاریا در دوران دیکتاتوری های پرولتاریا، تجربه منفی پرولتاریای جهان است که باید آنها را با نقد دیالکتیکی اصلاح و یا دورریخت؛ لیکن عدم کفایت ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی کنونی در جنبش کمونیستی جهانی بیشتر مشکل عنصر پیش آهنگ انقلابی است که باید در جهت رفع آن به مبارزه انقلابی همه جانبه دست زد. همچنین در مقاله صحبت زیادی از ضرورت و گسترش چوکات بندی تئوریک جدیدی شده است؛ لیکن ما تا هنوز از محتوی این "چوکات بندی تئوریک جدید" چیزی نمی دانیم.

در همین فقره آمده است که: "مسئله آنست که چارچوبه تئوریکی که مارکس بنیان گذاشت و سپس لنین و مائو آنرا تکامل دادند برای بیرون رفت از بحران کنونی جنبش کمونیستی و رهبری موج دیگری از انقلاب های سوسیالیستی برای تغییر جهان کافی نیست. عدم کفایت چارچوبه های تئوریک گذشته، یک واقعیت عینی است که باب آوکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا آن را درک کرده و تلاش می کند به آن پاسخ دهد. تشخیص این معضل نیمی از آزادی و حل آن نیمی دیگر است. باب آوکیان جزو معدود رهبران کمونیست در جهان امروز است که بطور سیستماتیک و پیگیرانه به ضرورت ارائه سنتز نوین از علم کمونیسم پاسخ داده و در حال تکامل آن است. او نه تنها دستاوردهای کسب شده از زمان مارکس تاکنون را مورد بررسی و دفاع قرار داده و ایرادها و اصول پایه ای کمونیسم که درستی شان ثابت شده و یا اینکه دیگر بکار بستنی نیستند عمیقاً مورد نقد قرار داده و کمونیسم را بر پایه شالوده علمی تر و صحیح تر قرار داده و در را به روی تکامل آن در جوانب گوناگون باز کرده است. همه این تلاشها پایه تئوریکی محکمتری برای انقلاب کمونیستی فراهم کرده است. امروزه هر کسی که بخواهد کمونیست باقی بماند و به درک علمی تر و صحیح تری از کمونیسم دست یابد، باید با نظرات وی آشنا و با آن درگیر شود".

در فقره فوق به سه مسئله مهم اشاره شده است: "عدم کفایت چارچوبه تئوریک گذشته؛ نقد آن اصول پایه ای کمونیسم که دیگر بکار بستنی نیستند؛ باب آوکیان کمونیسم را بر پایه علمی تر و صحیح تر قرار داده و در را به روی تکامل آن در جوانب گوناگون باز کرده است". اما نویسندگان مقاله درباره مسایل مهم مطرحه فوق توضیحی نمی دهند.

حال با توجه به منبع و سند اصلی مسایل و مباحث مطرحه فوق منجمله مبحث "چالش های جدید و سنتز نوین- از سند کمونیسم: آغاز یک مرحله نوین- مانیفستی از حزب کمونیست انقلابی آمریکا- " را مورد بحث قرار می دهیم. در این سند چنین می خوانیم:

1 - "... باب آوکیان طی سی سال اخیر نه تنها رهبری همه جانبه حزب مارا تأمین کرد، بلکه به تعمیق تحلیل علمی از تجربه جنبش بین المللی کمونیستی و نگاه استراتژیک به انقلاب کمونیستی ادامه داد. نتایج این کار، ظهور سنتز نوین، یعنی تکامل بیشتر چارچوب تئوریک برای پیشبرد این انقلاب بوده است. همچنین این سند می نویسد: تئوری انقلابی و علمی که طی موج اول شکل گیری انقلابات سوسیالیستی تکوین یافت، موجود است. اما تئوری و پراتیک انقلاب کمونیستی در مواجهه با چالش های اوضاع کنونی باید پیشرفت کند. اتخاذ رویکرد علمی، و استخراج درس های ضروری از تجربه کلی موج اول انقلاب سوسیالیستی و تحلیل از نتایج استراتژیک تغییرات گسترده ای که در دنیا در حال رخ دادن است، لازم است. در این سامان فعالیت و روش رویکرد، در این سنتز نوین که توسط باب آوکیان مطرح شده، تشابهی با آنچه مارکس در پیدایش جنبش کمونیستی انجام داد وجود دارد. یعنی تثبیت یک چارچوب تئوریک برای پیشروی جدید انقلاب در شرایط نوین که پس از پایان مرحله اول انقلاب کمونیستی به وجود آمده است. اما امروز، و با این سنتز نوین، قطعاً مساله " بازگشت به نقطه اول" مطرح نیست. یعنی این طور نیست که ما فراخوان دورریختن تجربه تاریخی جنبش کمونیستی، جوامع سوسیالیستی که تاکنون به وجود آمده اند و "پیکره غنی تئوری علمی انقلابی" که طی موج اول تکوین یافته را می دهیم. این کاری غیر علمی و در واقع رویکردی ارتجاعی است. بلکه آنچه لازم است و باب آوکیان به عهده گرفته تکامل ایدئولوژیک و تئوریک بر پایه آنچه در گذشته وجود داشته، استخراج درس های مثبت و منفی از آن تجربه و ارتقاء آن به سطح یک سنتز جدید و عالی تر است".

در پرآگراف بالا صحبت از - ظهور سنتز نوین، تثبیت یک چارچوب تئوریک برای پیشروی جدید انقلاب در شرایط نوین و تکامل ایدئولوژیک و تئوریک بر پایه آنچه وجود داشته- شده است که بعداً در زمینه خواهیم پرداخت. اما حال می پردازیم به این مطلب که گفته شده: "در این سنتز نوین تشابهی بین آنچه که توسط باب آوکیان مطرح شده و آنچه مارکس در پیدایش جنبش کمونیستی انجام داد وجود دارد".

اگر مسئله از این جنبه مطرح شده باشد که به لحاظ بکارگیری شیوه ای تحقیق و تحلیل علمی درباره طبیعت، جامعه و تفکر و پدیده های اجتماعی و طبیعی و تحلیل اوضاع جهانی و جوامع طبقاتی مختلف توسط باب آواکیان، وجه تشابهی بین کار او و مارکس که در پیدایش فلسفه و علم مارکسیسم انجام داده است، یک مسئله است؛ ولی اگر ادعا شود که این مشابهت در شکل و مضمون بین آنچه که مارکس و انگلس انجام دادند، یعنی تدوین تئوری های علمی انقلابی، پایه گذاری سوسیالیسم علمی و کشف علم انقلاب، با کار باب آواکیان در جنبش بین المللی کمونیستی، مسئله ای دیگری است که باید روی آن مکت نمود.

مارکس تئوری های علمی را تدوین کرد و فلسفه و علم جدیدی (مارکسیسم) را برای اولین بار در تاریخ بشریت کشف نمود که قبلاً وجود نداشت. او تئوری های انقلابی را از پراتیک انقلابی اخذ نمود. بعبارت مارکس تئوری را از پراتیک اخذ می کند و آنرا در پراتیک انقلابی بکار می برد. رشد سرمایه داری و ظهور انقلابات بورژوائی در کشورهای اروپای غربی و امریکای شمالی و پیدایش طبقه کارگر نو ظهور و مهیا شدن شرایط برای رشد و انکشاف سریع علوم زمینه عینی را برای پیدایش تئوری های علمی و فلسفه مارکسیستی بوجود آورد. مارکس به کمک انگلس بانقد دیالکتیکی ایدئولوژی ها و مکاتب ارتجاعی ماقبل آن، و شرکت در پراتیک مبارزه طبقاتی، تئوری های علمی و مارکسیسم را کشف کرد. آنها با شرکت در جنبشهای کارگری و انتقال تئوری های انقلابی به طبقه کارگر و رهنمود برای پرولتاریا در جریان مبارزات انقلابی آنها فعالیت کردند. اولین سند انقلابی مارکس و انگلس (مانیفست کمونیست) در سال 1848 در بین کارگران اروپا بود. آنها به مطالعه جامعه سرمایه داری و قانونمندی های نظام سرمایه داری و خصلت و تضاد های آن و مطالعه و تحقیق درباره ماهیت انقلابات بورژوائی در اروپا و رشد جنبشهای کارگری و وقوع انقلاب کمون (کمون پاریس) و تاسیس دیکتاتوری پرولتاریا (برای مدت کوتاه دوماه و چند روز) از نزدیک توانستند این تئوری ها را غنا بخشیده و تکامل دهند.

باب آواکیان در شرایط سه دهه اخیر به تحقیق علمی و تحلیل درباره جنبش بین المللی کمونیستی پرداخته و اشتباهات و انحرافات درون جنبش بین المللی کمونیستی و اشتباهات رهبران بزرگ پرولتاریا منجمله اشتباهات استالین و کمینترن و مائوتسه دون را مشخص کرده است. باب آواکیان به تحلیل و تفسیر آثار رهبران بزرگ پرولتاریا در عرصه های مختلف ایدئولوژیکی، سیاسی، اقتصاد سیاسی، فلسفی، نظامی و فرهنگی پرداخته و از مائوتسه دون و مائوتسیم سرسختانه دفاع کرده است و نوشتن چند اثر او در این زمینه ها مصداق این خدمت اوبه علم انقلاب و جنبش بین المللی کمونیستی است. تحقیق و ارزیابی علمی باب آواکیان از جنبش بین المللی کمونیستی بر مبنای آثار تئوریک و تجارب انقلابی پرولتاریا و رهبران بزرگ پرولتاریای جهان به علم انقلاب و انقلاب جهانی، یعنی آنچه از تئوری های انقلابی و اصول اساسی علم انقلاب پرولتاری تا امروز موجود است (و محصول دورانهای مختلف مبارزات انقلابی و پیروزی های پرولتاریای جهان از کمون پاریس، انقلاب اکتوبر در روسیه، انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی در چین و تجارب دیکتاتوری های پرولتاریا در روسیه چین و آلبانی و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین و تجارب ساختمان سوسیالیسم و تکامل علم انقلاب به عالی ترین و بلند ترین مرحله ای آن تا امروز - م ل م - برای پرولتاریای جهان می باشد)، صورت گرفته است. لیکن اگر این مسئله را به شیوه ای که حزب کمونیست انقلابی امریکا مطرح کرده است، یعنی کار باب آواکیان مشابه است به آنچه که مارکس در کشف علم انقلاب و پیدایش جنبش کمونیستی انجام داده است؛ مدنظر قرار داده و با هم مقایسه نماییم بدون مد نظر قرار دادن پراگراف مابعد آن اینرا می رساند که گویا آنچه که از تئوری های علم انقلاب پرولتاری و تجارب انقلابی پرولتاریای جهان از گذشته باقی مانده است کفایت رهبری جنبش بین المللی کمونیستی "برای پیشروی جدید انقلاب در شرایط نوین" را ندارد و باب آواکیان سعی دارد تا همه چیز را از نو بنا کند! در حالیکه در چند سطر پایتینتر این پراگراف چنین گفته شده است: "باین سنتز نوین قسماً مسئله - بازگشت به نقطه اصلی - مطرح نیست، یعنی این طور نیست که مافراخوان دور ریختن تجربه تاریخی جنبش کمونیستی، جوامع سوسیالیستی که تاکنون به وجود آمد اند و در پیکره غنی تئوری علمی انقلابی... آنچه که باب آواکیان بعهد گرفته است، تکامل ایدئولوژیک و تئوریک بر پایه آنچه در گذشته وجود داشته، استخراج درسهای مثبت و منفی از آن تجربه و ارتقاء به سطح سنتز جدید عالی تر است". این دو مطلب با هم هم خوانی ندارد و فهمیده نمی شود که چرا موضوع باین نحو دوپهلومطرح شده و ضرورت به طرح این موضوع به این شکل چه بوده است؟!

حال می پردازیم باین موضوع که سنتز نوین باب آواکیان در عرصه های مختلف علم انقلاب پرولتاری از چه قرار بوده و در کدام موارد صورت گرفته است. در این باره در سند (مانیفستی از حزب کمونیست انقلابی امریکا) چنین می خوانیم:

2- در این سنتز نوین گفته می شود که در عرصه فلسفه و روش، مارکسیسم رابه نحوی کاملتر مجدداً بر ریشه های علمی اش مستقر می کند. به همین رابطه در مورد مقوله "نفی در نفی" صحبت شده و گفته می شود که نظام فلسفی هگل روی مارکس و انگلس اثر گذاشته است. بعد از توضیح مختصر گفته شده که "نفی در نفی" میتواند گرایش "ناگزیر - گرای" داشته باشد. در مورد انترناسیونالیسم، باب آواکیان در اثری بنام "فتح جهان" انتقاد از گرایش انحرافی در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی، مشخصاً گرایش به ناسیونالیسم دارد. یعنی جدا کردن مبارزه انقلابی در یک کشور معین، و حتی آنرا بالای مبارزه انقلابی کلی جهانی برای کمونیسم قرار دادن. وی گوید که این گرایش در اتحاد شوروی و چین (زمانی که کشورهای سوسیالیستی بودند) انجام شد. در عین حال که انترناسیونالیسم از زمان بنیانگذاری کمونیسم همواره یک اصل پایه ای کمونیسم بوده است، اما آواکیان از شیوه های برخورد نادرست به این اصل در تاریخ جنبش کمونیستی جمع بندی

کرد و شالوده تئوریک برای پیشبرد مبارزه جهت غلبه بر این دور شدن ها از انترناسیونالیسم و پیشبر انقلاب کمونیستی به شیوه ای عمیقاً انترناسیونالیستی را تقویت کرد.

درفقره فوق در مسئله "نفی در نفی"؛ مائوتسه دون آنرا منحنی یک قانون اصلی دیالکتیک در کنار قانون تضاد پذیرفت و آنرا موردی از وحدت (ومبارزه) اضداد مابین کمیت و کیفیت دانست. باب آواکیان آنرا در آثارش به تفصیل ذکر کرده است. همچنین باب آواکیان در آثارش در مورد انترناسیونالیسم پرولتری منحنی یک اصل اساسی کمونیسم صحبت کرده و هم روی این مطلب مکتب نموده است که استالین و مائوتسه دون رهبران روسیه و چین زمانی که کشور های سوسیالیستی بودند دچار گرایشات ناسیونالیستی بوده اند. و باب آواکیان این مسایل را در اثر او بنام "گسست از ایده های کهن" به درستی و به تفصیل توضیح داده است.

3- در مورد خصلت دیکتاتوری پرولتاریا و جامعه سوسیالیستی به مثابه گذار به کمونیسم می خوانیم: "باب آواکیان در عین حال که خود را عمیقاً به درک عظیم و افق دید گسترده مائو در مورد خصلت جامعه سوسیالیستی به مثابه گذار به کمونیسم) و تضادها و مبارزاتی که مشخصه این گذار هستند وحل آنها، در این یا آن سمت، برای پیشروی به کمونیسم و یا به عقب راندن امور به سمت سرمایه داری تعیین کننده است) متکی کرده، از آن آموخته، استوارانه از آن دفاع کرده، به تبلیغش پرداخته، اما نیز به نقشی بزرگتر برای ناراضیان، تشویق هر چه بیشتر عامل محرک روشنفکری، و افق گسترده تر برای ابتکار و خلاقیت در عرصه هنر جامعه سوسیالیستی را تشخیص و مورد تاکید قرار داده است. آوازشی سازی پرولتاریا {"Reification"} و سایر گروه های استثمار شونده جامعه انتقاد کرده است. این گرایش، افراد معینی از این گروه را، به مثابه فرد، نماینده منافع گسترده تر پرولتاریا به مثابه یک طبقه و نماینده مبارزه انقلابی منطبق بر منافع اساسی پرولتاریا در گسترده ترین مفهوم، در نظر می گیرد. این گرایش غالباً همراه است با دید گاه ها و رفتار های تنگ نظرانه و پراگماتیستی و پوزیتیویستی که هر چه را مناسب است، یامی تواند به مثابه چیزی حقیقی، مشخص یا اعلام شود را محدود می کند به تجربیات و مبارزات بلاواسطه ای که توده های مردم درگیر آن هستند؛ محدود می کند به اهداف فوری دولت سوسیالیستی و حزب رهبری کننده آن در هر مقطع زمانی معین. این گرایش به نوبه خود با گرایشاتی همگام می شود که از مقوله «حقیقت طبقاتی» در واقع خلاف این درک علمی است که حقیقت مقوله ای عینی است و بر حسب منافع طبقاتی متفاوت، تغییر نمی کند؛ و به دید گاه طبقاتی کسی که در جستوی حقیقت است وابسته نیست. دید گاه و روش علمی کمونیسم- اگر به درستی در دست گرفته شود و به کار بسته شود، یعنی بماند یک علم زنده و نه دگم- به یک مفهوم، همه جانبه ترین، منسجم ترین و سیستماتیک ترین و فراگیرترین وسیله رسیدن به حقیقت است. اما این فرق می کند که بگوییم که حقیقت خصلتی طبقاتی دارد یا اینکه کمونیست ها به شکلی محتوم در ارتباط با هر پدیده ای معین دست پیدا می کنند؛ اما افرادی که دیدگاه و روش کمونیستی را به کار نمی بندند یا حتی مخالف هستند، قادر نیستند به حقایق مهم دست پیدا کنند. چنین دید گاه هایی که تحت عنوان «حقیقت طبقاتی» به درجات گوناگون و شکل های مختلف در جنبش کمونیستی وجود داشته، تقلیل گرایانه و ماتریالیست عامیانه است و خلاف نقطه نظر و روش واقعاً علمی ماتریالیسم دیالکتیک است.

باب آواکیان به مثابه یک بخش مرتبط با سنتز نوین از دیدگاهی یک جانبه در جنبش کمونیستی نسبت به روشنفکران انتقاد کرده است. یعنی این دیدگاه که روشنفکران را فقط بعنوان معضل در نظر می گیرد و از تشخیص کامل راه پی که آنان می توانند به فرایند غنی کسب شناخت عمیق تر مردم جامعه از واقعیت و ارتقاء توانایی توده ها در پیشبرد مبارزه آگاهانه برای تغییر واقعیت در جهت کمونیسم خدمت کنند، بازمی ماند".

توضیح:

در مبحث فوق، این درست است که مقوله "حقیقت" طبقاتی نیست و یا خصلت طبقاتی ندارد؛ لیکن باید باشیوه برخورد، نگرش و جهان بینی طبقات ارتجاعی نسبت به مقوله حقیقت توجه داشت. شناخت طبقات ارتجاعی از پدیده ها همیشه منطبق با واقعیت عینی نیست. فلاسفه ایده آلیست معتقدند که حقیقت ذهنی است و بستگی به انسان دارد. یعنی انسان خود حقیقی بودن معلومات خویش را تعیین می کند و در این کار وضع واقعی اشیاء و پدیده های جهان عینی دخیل نیستند و به حساب نمی آیند. درباره معیار حقیقت نظریات غیر علمی مختلفی وجود دارد. ایده آلیست ها اهمیت پراتیک را در شناخت و بعنوان ملاک حقیقت انکار می کنند و معتقدند که خود انسان و منطق او معیار حقیقت است. پیروان مکتب پراگماتیسم (اصالت عمل) می گویند حقیقت وجود ندارد، هر آنچه سودی بیار آورد حقیقت است، آن چیزی که در جریان عمل فایده و کارائی خود را ثابت کند و بدر کار و عملی بخورد بدل به حقیقت " می شود". در حالی که مسئله برعکس است "پراتیک معیار حقیقت است." مارکس می گوید: "انسان باید در پراتیک حقیقت را ثابت کند." لنین می گوید: "حقیقت عینی به انسان و اراده او وابسته نیست. انسان حقیقت را خلق نمی کند. انسان حقیقت را در تطابق با واقعیت عینی منعکس می کند." مائوتسه دون می گوید: "معیار سنجش حقیقت فقط می تواند پراتیک اجتماعی باشد، حقیقت بوسیله پراتیک کشف می شود و باز در پراتیک به اثبات رسیده و تکامل می یابد...". نقطه مقابل حقیقت دروغ است. دروغ و اشتباه، مقوله فلسفی است که انعکاس غلط، مسخ شده و تطبیق ناپذیر با واقعیت را در ذهن بیان می کند. طبقات و گروه ها و احزاب سیاسی ارتجاعی مختلف به پدیده ها بر اساس منافع و مصالح طبقاتی خود شان نگرسته و سعی می کنند تا واقعیت ها را وارونه جلوه داده و حقایق مسلم را تحریف و مسخ کنند.

در بحث فوق باب آواکیان بماند یک بخش مرتبط با سنتز نوین از دیدگاهی یک جانبه در جنبش کمونیستی نسبت به روشنفکران انتقاد کرده است. یعنی این دیدگاه که روشنفکران فقط بعنوان معضل در نظر گرفته می شود و از تشخیص

کامل راه بی که آنان می توانند به فرایند غنی کسب شناخت عمیق تر مردم جامعه از واقعیت و ارتقاء توانائی توده ها در پیشبرد مبارزه آگاهانه برای تغییر واقعیت در جهت کمونیسم خدمت کنند، بازمی ماند.

این موضوع ضرورت به بحث بیشتر دارد. این درست است که در جنبش بین المللی کمونیستی روشنفکران نباید تنها بعنوان معضل در نظر گرفته شوند و یا نقش و رسالت تاریخی آنها در ترویج و تبلیغ اندیشه های انقلابی پرولتری و روشنگری توده های خلق و پیش برد امر انقلاب نادیده گرفته شود. ولی به جهت دیگر قضیه که در طول تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی در کنار روشنفکران واقعاً انقلابی مردمی که نقش مثبت انقلابی و روشنگرانه ای در انتقال اندیشه های انقلابی به پرولتاریا و زحمتکشان و بسیج آنها برای مبارزه انقلابی، دفاع از منافع طبقات زحمتکش و تحت ستم و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک سیاسی علیه اندیشه ها و افکار ارتجاعی و ضدانقلابی و شرکت فعال در مبارزه انقلابی و رشد و توسعه مبارزه طبقاتی و رهبری انقلابات پرولتری و تاسیس دیکتاتوری های پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم ایفاء کرده اند؛ عکس آن روشنفکرانی هم بوده اند و هستند که بانقاب کمونیسم بر چهره شان و ادعای کاذب دفاع از منافع طبقات خلق وارد احزاب و سازمان های پرولتری انقلابی شده و پروسه انقلاب و این احزاب را به انحراف کشانده و حتی انقلابات پیروز شده و دیکتاتوری های پرولتاریا را به شکست کشانده اند. این جناحی از روشنفکران است که زمانی وارد سازمان ها و یا احزاب پرولتری انقلابی می شوند، در اول ممکن نیست که چنین برداشتی از آنها صورت بگیرد؛ لیکن در جریان مبارزه طبقاتی و پراتیک انقلابی است که ماهیت فکری و سیاسی روشنفکران به بوته آزمایش قرار می گیرد. و تجربه تاریخ جنبش کمونیستی جهانی در مقاطع مختلف نشان داده است که بخشی از روشنفکران در جنبش های کمونیستی، معضل هم بوده اند حتی گاهی معضل بزرگ. همچنین ما در طی دهه های اخیر شاهد این امر نیز بوده ایم که طبقات حاکم ارتجاعی دستوری و پلان شده روشنفکرانی را منحیث عامل بنام «انقلابی» در سازمانها و احزاب انقلابی پرولتری فرستاده اند تا آنها را از درون متلاشی کنند.

روشنفکران در طول تاریخ جوامع بشری در تفسیر و توضیح مسایل پیچیده اجتماعی و پدیده های طبیعی و مطالعه و تحقیق درباره طبیعت و موجودات طبیعی و جامعه و رابطه آنها و شناخت از پدیده های طبیعی و اجتماعی و کشف قانونمندی های آنها خدمت کرده و نقش بارزی را در زمینه ایفاء کرده اند. در هر فور ماسیون اجتماعی- اقتصادی و شیوه تولید معین، در مطالعه و تحقیق و جمع بندی تجارب علمی و مبارزاتی و کشف قوانین اساسی و قانونمندی روندهای اجتماعی و رشد تکامل این جوامع عامل ذهنی دارای نقش قاطع و تعیین کننده بوده است. بحث ما در اینجا خصوصاً درباره نقش مثبت و یا منفی روشنفکران در کارزار مبارزه انقلابی در جوامع طبقاتی در طول تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی است. اینکه روشنفکران و یا بخشی از آنها می توانند نقش مهمی را برای تغییر واقعیت در جامعه ایفاء کنند، جای شک و بحثی نیست؛ لیکن این نظریه درباره خصلت طبقاتی روشنفکران و اینکه بخشی از آنها چه نقش مخرب و ویرانگری را در شکست انقلابات پرولتری و دیکتاتوری های پرولتاریا و یاب و انحراف کشاندن انقلابات پرولتری از مسیر اصلی انقلابی آن در آستانه پیروزی و یا به انحراف کشاندن خط رهبری کننده احزاب و سازمانهای کمونیستی انقلابی در کشورهای مختلف جهان به منجانب اپورتونیسم و رویزیونیسم، بازی کرده اند در اینجا توضیح نمی دهد.

همه رهبران بزرگ پرولتاریای جهان؛ مارکس و انگلس، لنین و استالین و مائوتسه دون درباره خصلت قشری و طبقاتی روشنفکران و نقش دوگانه آنها در جوامع طبقاتی بطور عام و از نقش مثبت و یا منفی روشنفکران در جنبش بین المللی کمونیستی بطور خاص تجربه و نظریات شانرا ارائه داده اند. همچنان که در نقش مثبت و انقلابی روشنفکران در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی در پیروزی انقلابات پرولتری و تاسیس دیکتاتوری های پرولتاریا و در تغییر واقعیت تجلی دارد؛ بلعکس نقش خرابکارانه و فاسد کننده قمانی از روشنفکران در جنبش بین المللی کمونیستی نیز مشهود است. از تشکیل بین الملل اول تا امروز روشنفکرانی زیر نقاب «کمونیست» وارد جنبشها و احزاب کمونیست انقلابی شده و خط اصولی و انقلابی را بجانب اپورتونیسم و رویزیونیسم منحرف کرده و آن جنبشها را به فروپاشی و سقوط کشانده و خود آنها در خدمت امپریالیسم و طبقات ارتجاعی در آمده اند. ما امروز تجربه تلخی از نقش منفی و تخریبکارانه بخشی از روشنفکران در جنبش بین المللی کمونیستی داریم. ملاحظه می شود که در کنار عوامل دیگر، عامل مهم در شکست بین الملل اول و دوم کمونیستی همین «روشنفکران انقلابی» و «تئوریسن» بوده اند. لنین گفت: «پایه اقتصادی رویزیونیسم معاصر هم مثل رویزیونیسم کهن، قشر بالائی ناچیزی از جنبش کارگری است». و یا رویزیونیسم معاصر محصول سیاست امپریالیسم و بورژوازی انحصاری بین المللی دانسته می شود. در به انحراف کشاندن حزب کمونیست اتحاد شوروی و تبدیل کردن آن به حزب بورژوازی و سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا و تشکیل نظام سرمایه داری امپریالیستی و شکست انقلاب در اتحاد شوروی توسط رهبرانی از سنخ «روشنفکر» بودند که در مقامات عالی حزب و دولت جای گرفته بودند و بعد قدرت حزبی و دولتی را قبضه کردند؛ انقلاب چین راهمین «روشنفکران انقلابی» درون حزب و دولت که به رهبران سرمایه داری، رویزیونیستهای «سه جهانی» معروف شدند، به شکست کشانده؛ شکست انقلاب پرولتری و دولت سوسیالیستی در آلبانی بوسیله "دگمارویزیونیست" های خوجه ای صورت گرفت و انقلابات دموکراتیک توده ای در ویتنام شمالی، کوریای شمالی و در چندین کشور اروپای شرقی بوسیله همین قماش «روشنفکران کمونیست» که اهرمهای قدرت را در حزب و دولت در اختیار داشتند به شکست و نابودی کشانده شدند. ملاحظه می شود که در همه این کشورها رویزیونیسم نماینده منافع بورژوازی نوخاسته از درون این احزاب بوده اند. در شکست انقلاب و سقوط دیکتاتوری های پرولتاریا و کمونیسم در این کشورها عوامل مختلف داخلی و خارجی دیگر نیز دخیل بوده اند؛ لیکن تجربه پرولتاریای

جهان و مطالعه تاریخ هریک از انقلاب های این کشورها نشان می دهد که در نهایت نقش عمده را در این همه شکست‌ها اقل تا امروز قماش از «روشنفکران» درون احزاب و دولت ها داشته اند. و نیز انحراف اپورتونستی و رویزیونیستی در احزاب کمونیست انقلابی خارج قدرت در کشورهای مختلف جهان بر همین منوال بوسیله همین سنخ «روشنفکران» که در رهبری احزاب و سازمانها قرار داشتند، صورت گرفته است. در سالهای اول قرن بیست و یکم ظهور و تسلط رویزیونیسم بر حزب کمونیست نپال (مائوئیست) و شکست جنگ انقلابی خلق که در مسیر ترقی و تکامل و پیشرفت آن به مرحله تعرض استراتژیک رسیده بود، هسته های نوین دولت انقلابی خلق ایجاد گردیده بود، حدود هشتاد درصد رقبه خاک کشور نپال زیر نفوذ و کنترل ارتش انقلابی خلق و رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بود، اوضاع و شرایط عینی در جامعه نپال برای پیشرفت انقلاب مساعد بود و شرایط ذهنی تا حد زیادی در جامعه آماده شده بود، یعنی حزب کمونیست و ارتش خلق و فتح بخش اعظم سرزمین نپال توسط آن صورت گرفته بود؛ طبقات حاکم و دولت به جهات مختلفی دچار بحران عمیق شده بودند و به لحاظ بین المللی، سرمایه داری جهانی و امپریالیسم در یک بحران ساختاری شدیدی گرفتار آمده بود که هنوز نتوانسته است خود را از این منجلا ب برهاند. امپریالیسم امریکا منحنی بزرگترین قدرت نظامی و اقتصادی در جهان و متحدین آن در ناتو در منجلا ب های جنگ تجاوزکارانه شان در افغانستان و عراق گرفتار آمده اند. قطع جنگ خلق و اختیار کردن راه پارلمانتاریسم و آشتی و سازش با طبقات ارتجاعی فنودال و بورژوازی کمپرادور وابسته به دولت هند و امپریالیسم جهانی و سقوط انقلاب و قرارداد دادن میلیونها تن از توده های خلق بپاخاسته نپال که از حمایت پرولتاریا توده های خلق و نیروهای مترقی سراسر جهان برخوردار بودند، توسط همین رهبران حزب کمونیست نپال (مائوئیست) و ارتش خلق تحت رهبری آن صورت گرفت. یعنی یک مشت روشنفکر منحرف بی ایمان شده به رهائی خلق نپال از سلطه و ستم و استثمار امپریالیسم و فنودالیسم و کمپرادوریسم و پیشرفت انقلاب جهانی، بخاطر رسیدن به جاه و مقام مرتکب چنین خیانت و جنایت بزرگی به خلق بپاخاسته نپال و انقلاب جهانی شده اند. خلقی که در طی ده سال مبارزه انقلابی مسلحانه علیه دولت فنودال کمپرادوری وابسته به دولت هند و امپریالیسم هزاران کشته داد و شکنجه ترین جنایات و اجحافات از طرف دولت نپال بر آنها روا داشته شد.

به تجربه جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان توجه کنید: بیش از چهارده از پیدایش جنبش کمونیستی (م ل م ل م) در افغانستان می گذرد. در طی این مدت سازمان ها، گروه ها، محفل ها و دو حزب در جنبش کمونیستی فعالیت داشتند که همه مدعی مبارزه در راه پیروزی انقلاب پرولتری در کشور بوده اند. لیکن تجربه پراتیک انقلابی در طی این چهارده نشان داد که از همین تعداد تشکلات فوق اکنون چند گروه و تعدادی افراد مستقل منشعب از آنها باقی مانده اند؛ دیگر بینه بزرگ این سازمانها در منجلا ب انحرافات اپورتونستی و رویزیونیستی و لجزا رتسلیم طلبی طبقاتی و ملی سقوط کرده و نسبت به کمونیسم و انقلاب پرولتری و آرمان زحمتکشان بی ایمان شده اند. همه این عناصر از سنخ «روشنفکر» بودند که با ادعای باور به (م ل م ل م) و پیروزی انقلاب پرولتری و نجات خلق از سلطه ستم و استثمار فنودالیسم، کمپرادوریسم و امپریالیسم وارد این سازمانها و گروه ها شده بودند. تصور کنید که انحراف ایدئولوژیک سیاسی و بی ایمانی این کتله بزرگ روشنفکران به انقلاب، چه ضربه سنگینی را بر جنبش پرولتری انقلابی کشور وارد کرده است. اینکه در طی همین مدت زمان رژیم های جنایتکار و مزدور خلقی پرچمی ها و گروه های ارتجاعی اسلامی این نمایندگان طبقات حاکم ارتجاعی فنودال و کمپرادور به کمک با داران شان، امپریالیست های غربی و سوسیال امپریالیسم شوروی با قتل و زندان و شکنجه صدها تن از منسوبین و هواداران جنبش پرولتری انقلابی (م ل م) چه ضربات سهمگینی را بر این جنبش مردمی وارد کرده اند مشخص و عیان است و ما دیگر بخشهای جنبش پرولتری انقلابی کشور بارها آنها را به تفصیل افشا کرده ایم. اما آنچه که عمدتاً از درون باعث انحراف این سازمانها و گروه ها و تضعیف جنبش کمونیستی انقلابی شده است، عمدتاً روشنفکرانی پشت کرده به انقلاب پرولتری و آرمان توده های خلق بوده اند و هستند.

حدود پنج- شش سال است که حزب کمونیستی بنام حزب «کمونیست (مائوئیست)» افغانستان تشکیل شده است. این حزب متشکل از روشنفکرانی است که تعداد زیاد آنها از منسوبین جریان دموکراتیک نوین هستند. بعبارت دیگر اینها چهل سال است که سنگ «کمونیسم انقلابی» و «دفاع از منافع خلق و میهن» را به سینه می زنند. اینکه حزب «کمونیست (مائوئیست)» افغانستان به لحاظ خط ایدئولوژیک سیاسی و فعالیت های عملی اش در چه وضعیتی قرار داشته و دارد آشکار است و ما چند بار در این زمینه در نشرات ما توضیح کرده ایم و در اینجا از تکرار آن صرف نظر می نمایم. رهبران این حزب در حقیقت مشتکی روشنفکرانقلابی نما هستند که برخی از آنها از قبل (NGO) های امپریالیستها میلیونریه دالر شده اند، برخی دیگر از آنها با معاشات کلان دالری از همین طریق در رفاه و آسایش زندگی می کنند و مصروف سرمایه اندوزی اند و عده ای تحصیل کرده و «روشنفکر» هم بنام عضو و هواداران حزب در تشکیلات گسترده (ان جی او) نی (که سالانه ده ها میلیون دلار از منابع امپریالیستی بدسترس آن گذاشته می شود) از معاشها و امتیازات مناسبی برخوردارند. این حزب «کمونیست (مائوئیست)» مانند حزب کمونیست سلف اش چندین سال است که در نوشته هایش شعار تدارک جنگ خلق می دهد؛ ولی در عمل هرگز نتوانسته از انحرافات ایدئولوژیک سیاسی اش گسست نماید و اکنون رهبران و کدرهای آن در تطبیق برنامه های اسارت آور (ان جی او) نی امپریالیستها مصروف اغوا و گمراهی توده های خلق هستند. اینها در واقع در بین توده های خلق که در زیر چکمه های ارتش های قدرتهای امپریالیستی و دولت دست نشانده آنها کشته و کوفته می شوند، در القای تفکر انقیاد ملی و تسلیم طلبی طبقاتی، در جهت تخفیف تضاد توده های

خلق با امپریالیستها و دولت دست نشانده و تسکین موقتی آلام ورنجهای بی شمار آنها، عمل می کنند. این قماش «روشنفکران» در واقع چهره ای مسخ شده و یا کاریکاتوری از (م ل م) را بنمایش گذاشته اند.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که حد اقل در همین مورد حزب «کمونیست (مائوئیست)» افغانستان که با انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی اش ضرباتی را بر جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وارد کرده است و مورد حزب «کمونیست نپال (مائوئیست)» که انقلاب خلق نپال را به شکست کشاند و ضربه سختی را بر (جا) و جنبش بین المللی کمونیستی وارد کرد، و هر دو از اعضای تشکیل دهنده «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» هستند؛ حال حزب کمونیست ایران (م ل م) و حزب کمونیست انقلابی امریکا و سایر اعضای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» نقش منفی و تخریبکارانه این دو حزب را با تفاوت های معین در جنبش انقلابی پرولتاری کشورهای شان و در بحران کنونی (جا) و جنبش بین المللی کمونیستی، چگونه ارزیابی کرده و درباره آنها قضاوت می نمایند؟! بهر صورت با در نظر داشت توضیحات فوق و تجارب منفی پرولتاریای جهان از شکست های انقلابات پرولتاری بوسیله روشنفکران منحرف درون احزاب در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی؛ همیشه باید روی اصولیت انقلابی خط ایدئولوژیک سیاسی رهبری کننده حزب و رعایت اصل ادامه مبارزه بی وقفه بین دو خط در حزب انقلابی و افشاو علنی کردن چهره های عناصر اپورتونیست و رویزیونیست در درون احزاب تاکید کرده و تا حد امکان سعی شود تا از نفوذ و رخنه عوامل دشمن بنام «روشنفکر کمونیست» در حزب جلوگیری بعمل آید. حزب باید به لحاظ خط ایدئولوژیک سیاسی و خصلت طبقاتی و واقعاً حزب طبقه کارگر باشد. کمونیست های انقلابی سعی کنند تا هر چه بیشتر سطح آگاهی ایدئولوژیک سیاسی عناصر پیشرو طبقه کارگر را ارتقاء داده تا بتوانند در رهبری مبارزات انقلابی توده های خلق و پیش برد امر انقلاب سهم فعال داشته باشند و این امر کم کم می کند تا نفوذ حزب در بین طبقه کارگر و سایر زحمتکشان گسترش بیشتری یابد. از جانبی هم طبقه کارگر بنا بر خصلت طبقاتی اش نسبت به هر طبقه اجتماعی دیگر انقلابی تر است و در پروسه انقلاب استوارانه به پیش رفته و به عقب بر نمی گردد. از این مطلب این طور استنباط نشود که اگر بخشی یا اکثریت اعضای یک حزب کمونیست را کارگران تشکیل بدهد، این حزب دچار انحراف و گمراهی نخواهند شد. ولی آنچه که مهم است انقلابی کردن حزب، استحکام هر چه بیشتر خط ایدئولوژیک سیاسی و حفظ خصلت طبقاتی حزب است. لنین در این باره چنین می گوید: " برای تشخیص اینکه حزبی واقعاً یک حزب سیاسی کارگران است یا خیر، صرفاً نباید به این توجه کنیم که اعضاء آنرا کارگران تشکیل می دهند یا نه، بافت آن کارگری است یا خیر، بلکه قبل از هر چیز باید رهبری، مضمون اقدامات رهبری و تاکتیک های سیاسی شانرا مورد توجه قرار دهیم و تنها این ملاک است که تعیین می کند که واقعاً با حزب سیاسی پرولتاریا سروکار داریم یا خیر."

4- برخورد استراتژیک به امر انقلاب: سنتز نوین با آواکیان مبنای فعالیت کمونیستی را بر درک اساسی لنین در مورد نیاز توده های مردم به تکامل آگاهی کمونیستی استوار کرده و آنرا غنا بخشیده است. یعنی کاری که نه فقط و نه عمدتاً از طریق تجربه و مبارزات فوری خود توده ها، بلکه از طریق افشای همه جانبه خصلت و جوانب نظام سرمایه داری امپریالیستی و ارائه روشن اعتقادات، اهداف، دیدگاه و روش کمونیسم به شیوه ای سیستماتیک و همه جانبه به توده ها صورت می گیرد. این کار توسط یک حزب پیش آهنگ سازمان یافته انجام می شود که مبارزه را در هر مقطع زمانی معین به هدف استراتژیک انقلابی متصل و به سوی آن منحرف و هدایت می کند، و در عین حال سوالات و مسائل اساسی انقلاب را در برابر توده ها نهاده، آنان را درگیر ساختن ابزار حل این تضادها و پیشبرد مبارزه انقلابی می کند. بارهبری باب آواکیان، جهت گیری استراتژیک پایه ای ضروری و برای پیشبرد فعالیت انقلابی در یک کشور امپریالیستی، تسریع این فرایند و در حین انتظار کشیدن برای تکوین یک اوضاع انقلابی و ظهور میلیون ها و میلیون ها مردم انقلابی، و سپس استفاده از چنان اوضاعی که سرانجام فرا خواهد رسید و کسب توانایی جنگیدن و پیروزی در آن شرایط، تکوین یافته، و در حال تکامل بیشتر است. سنتز نوین باب آواکیان نه تنها جهت گیری استراتژیک پایه ای انقلاب در کشورهای امپریالیستی مانند امریکا را تکامل داده است. بلکه در پرتو تغییرات عظیمی که در دنیا و در اکثر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم خارجی روی داده است، همه را فرا خوانده است که به چالش های جدیدی که مبارزه انقلابی در این کشورها با آنها روبروست و نیازمند تکامل بیشتر استراتژی انقلابی در این کشورهاست توجه کنند. این خیلی مهم است که به اهمیت و پتانسیل نیروی مثبت این سنتز نوین کم بهاء ندهیم: انتقاد کردن و گسست از خطاها و کمبودهای مهم و در عین حال برجسته کردن آنچه در تجربه تاریخی جنبش های بین المللی کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی مثبت بوده است و آن ها را در سطحی نوین و پیشرفته تر از نو قالب ریزی کردن، و به یک معنا زنده کردن این حقیقت که رسیدن به یک دنیای کاملاً نوین و بنیاداً متفاوت نه تنها ممکن است بلکه بسیار مطلوب است و قرارداد تمام این تفکر برشالوده ای محکمتر ماتریالیستی و دیا لکتیکی.... بنابراین ما نباید به این پتانسیل به عنوان منبع امید و جسارتی که شالوده علمی مستحکم دارد کم بهاء بدهیم."

توضیح:

در پر آگراف فوق بدرستی گفته شده که: توجه به امر تکامل آگاهی کمونیستی توده ها، مبارزه افشاگرانه همه جانبه درباره خصلت نظام سرمایه داری و امپریالیسم؛ ارایه اعتقادات، اهداف و دید گاه های روشن کمونیستی به شیوه سیستماتیک و همه جانبه به توده های خلق توسط حزب پیش آهنگ پرولتاریا، قراردادن مسایل و سوالات در برابر توده ها و درگیر ساختن آنها در ابزار حل تضاد و پیشبرد مبارزه انقلابی و از این قبیل... همچنین انتقاد کردن و گسست از خطاها

و کمبودهای مهم جنبش، برجسته کردن تجارب مثبت تاریخی جنبشهای بین المللی کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی (در گذشته) و قالب ریزی کردن آنها در سطحی نوین؛ اینها نیز مسایل مهم و حیاتی اند که در گذشته نیز کمونیستهای انقلابی روی آنها بحث کرده اند و باید جداً در نظر گرفته شده و عملی گردند. لیکن آنچه که مربوط به اصول کلی چوکات بندی تئوریک علم انقلاب است که تا کنون تکامل یافته است با آنکه دارای کمبودها، نواقص و نارسائی های هستند، غالباً در پیشبرد امر انقلاب پرولتری هم در شرایط کنونی کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و هم در شرایط کشورهای تحت سلطه امپریالیسم کارائی و کفایت لازم را دارند؛ ولی مسئله اصلاحات و تکامل آنها امر علمی و دیالکتیکی است. انجام این وظایف علمی و انقلابی و بکار بست تئوری های انقلابی در شرایط مشخص جوامع مختلف و رعایت اصول اساسی علم انقلاب در عرصه مبارزه انقلابی، چوکات بندی تئوریک علم انقلاب را در سطح عالی تری ارتقاء می دهد.

5 - پوزیتیویسم، پراگماتیسم و امپریسیسم: باز هم می گویم در عین حال که ممکن است این نقطه نظرات و برخوردهای انحرافی به شکل های متفاوت بروز کنند اما نقطه مشترک آنها در عامیانه کردن تئوری و کم اهمیت دادن آن است. یعنی آنها به "رهنمای عمل" (به تنگ نظرانه ترین و فوری ترین مفهوم) تقلیل می دهند و در اساس معتقدند تئوری مستقیماً از یک پراتیک خاص زاده می شود؛ و می گویند بین پراتیک پیشرفته (که به ویژه نزد این افراد شامل عنصری از ارزیابی ذهنی و تحمیلی است) و آنچه ظاهراً تئوری پیشرفته است رابطه یک به یک برقرار کنند. بنابراین دیدگاه علمی کمونیستی و ماتریالیستی و دیالکتیکی، پراتیک نقطه منشأ نهائی و نقطه محک زنی تئوری است. اما برخلاف تحریفات تنگ نظرانه و امپریسیستی، اینرا باید فهمید که پراتیک مفهومی گسترده دارد و دربرگیرنده تجربه گسترده اجتماعی و تاریخی است و نه صرفاً تجربه مستقیم یک فرد، گروه، حزب یا ملت. سند قدرتمند این واقعیت، پایه ریزی تکاملات بعدی تئوری کمونیستی است: از زمان مارکس تاکنون، این تئوری از عرصه گسترده ای از تجارب استخراج شده، شکل گرفته و غنی شده است. یعنی از عرصه های گسترده از تکامل تاریخی در جامعه و طبیعت. پراتیک بمثابة سرچشمه تئوری و این حکم که "پراتیک معیار حقیقت است" می تواند به یک ضد حقیقت عمیق تبدیل شود و خواهد شد و اگر به شیوه ای تنگ نظرانه و امپریسیستی و ذهنی تفسیر شده و به کار بسته شود.... اما این درک اساسی و علمی کمونیستی به واقع بارها و بارها به بهای خون میلیون ها ستمدیده از زمان کمون پاریس تاکنون حاصل شده است: دولت کهنه ارتجاعی باید نابود شود و در هم شکسته شود و یک دولت بنیاداً نوین باید به منصفه ظهور یابد که نماینده منافع انقلابی استثمارشدگان سابق در امر تحول کل جامعه و رهایی همه نوع بشر است. در غیر این صورت، همه دستاوردهای مبارزه انقلابی لگد مال و نابود خواهد شد و سرنیروهای انقلابی بریده خواهد شد. فقط با گسست از این گرایشات انحرافی و درگیری عمیق در دیدگاه و روش ها و اصول کمونیسم تا آنجا که تاکنون تکامل یافته (و باید همچنان تکامل یابد) و محکم کردن هر چه بیشتر خود بر اینهاست که کمونیستها می توانند مسئولیت ها و چالش های عظیم را به دوش گیرند و پیشاهنگ آینده باشند. فقط بدین طریق است که می توانند خود را از ادامه بقایای گذشته جدا کنند و به ورطه این انحطاط نیفتند. چرا که در غیر این صورت به توده های مردم در سراسر دنیا که انقلاب کمونیستی تنها راه خلاصی آنان از جنون و دهشت دنیای موجود و حرکت به سوی دنیایی است که واقعاً شایسته زندگی کردن آنهاست، خیانت می کنند."

توضیح:

در پراگراف فوق بدرستی به مسایل مهمی توجه صورت گرفته است؛ ولی در اینجا عمدتاً به دو مسئله مهم، به نقش و اهمیت تئوری انقلابی و نقش پراتیک در شناخت حقیقت و اهمیت آن تاکید شده است. اینکه تئوری را نباید به "رهنمای عمل" تقلیل داد و اهمیت تئوری انقلابی و هم روی این اصل کمونیستی تاکید شده است که "پراتیک معیار حقیقت است" و "پراتیک سرچشمه تئوری و نقطه محک زنی تئوری است".

تئوری های انقلابی از تجارب انقلابی استخراج شده و از عرصه های گسترده از تکامل تاریخی در جامعه و طبیعت شکل گرفته و غنی شده اند. نباید به تئوری انقلابی کم بهاء داد؛ زیرا "بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی ای وجود ندارد". در این جا روی این مسئله نیز تاکید صورت گرفته که کمونیستها باید از اشتباهات و انحرافات گذشته جنبش بین المللی کمونیستی گسست کنند تا به ورطه انحطاط نیفتند.

بلی! تئوری مجموعه ای است از اندیشه های رهنا در این یان زمینه دانستی های بشری، عبارت است از توجیه و توضیح علمی قوانین تکامل در طبیعت یا در جامعه. تئوری که خود برشالوده پراتیک و عمل پدید می گردد و بنوبه خود به پراتیک خدمت مینماید، نقش فعالی در حیات جامعه، در زمینه ساینسهای علمی بشری ایفاء می کند. تئوری ها ابزار تحلیل برای مفهوم، توضیح دقیق از دورنمای مسایل و پیش بینی علمی درباره موضوعات و قضایا در فعالیت های عملی و پراتیک انسان ها هستند. تئوری ها توضیح دهنده بسیاری از زمینه ها و عرصه های مختلف مطالعه و تحصیل به شمول علوم و هنرها و صنایع اند. علم و تئوری های علمی در هر رشته ای می بایست دست به تعمیم تازه بزند، یعنی احکام کلی و جدیدی را تدوین کند که نتایج تجربیات را جمع بندی کرده و آنها را بصورت عام بیان نماید، خود همین ریشه تکامل دانش و پیشرفت تئوری است. اگر یک تئوری جدیدی تدوین شود که پدیده ها و موضوعات را نسبت به تئوری کهنه بهتر توضیح کرده و توضیح بهتری از دورنمای آنها بدهد (بطور مثال قدرت توضیحی بیشتری داشته باشد)، به یقین تصدیق خواهد شد که تئوری جدید صحیح تر است. تئوری بخشی از جهان بینی است چرا که یک جهان بینی مرکب از تئوری های مختلف مربوط به عرصه ها و مسایل گوناگون است. مارکسیسم-لنینیسم-مانوئیسم جهان بینی پرولتاریاست و در هر سه بخش عمده (فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی) تئوری های خود را در عرصه ها و زمینه

های مختلف بیان می دارد مثلاً: در فلسفه، تئوری ماده و شعور، تئوری انعکاس، تئوری تکامل، تئوری طبقات، تئوری دولت، تئوری مارکسیستی شناخت، و غیره؛ در اقتصاد، تئوری کالا و اضافه ارزش و غیره؛ در سوسیالیسم، علمی تئوری انقلاب پرولتری، تئوری دیکتاتوری پرولتاریا، تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، تئوری استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی، تئوری استراتژی و تاکتیک دموکراسی نوین، و غیره. مارکسیسم تئوری را از پراتیک اخذ می کند و آنرا برای تغییر انقلابی جهان بکار می برد. لنین می گوید: "پراتیک برتر از شناخت تئوریک است". پراتیک و عمل اگر با چراغ رهنمای تئوری انقلابی روشن نگردد کوروبی ثمر خواهد بود. همچنین اضافه می کند: تئوری مارکسیستی نقش سازمان دهنده و تحول بخش دارد و بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد". نیروهای انقلابی پرولتری در کارزار مبارزه طبقاتی انقلابی بر بنیاد جهان بینی علمی و در پرتو تئوری های علمی انقلابی استراتژی و تاکتیک ها و خط مشی های مبارزاتی شانرا طرح و به منصفه عمل قرار می دهند. پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی با فراگیری علم انقلاب و تئوری ها و اصول اساسی علم انقلاب و بکار بستن خلاقانه آنها در پراتیک مبارزه انقلابی در شرایط مشخص جوامع مختلف و در تغییر اوضاع و شرایط تاریخی جدید به فرضیه های جدیدی دست می یابند و تئوری ها و احکام انقلابی را تکامل می بخشند.

در اوضاع کنونی جهان شرایط عینی برای مبارزه انقلابی پرولتاریا مساعد است. این رسالت بدوش کمونیستهای انقلابی جهان است تا در خود تغییری اساسی ایجاد کنند و از این حالت انفعالی بیرون آیند و با نقد اشتباهات و انحرافات گذشته و حال شان در ایجاد شرایط ذهنی انقلاب مبارزه کنند. ایجاد چنین شرایطی زمینه را برای وحدت و یکپارچگی جنبش بین المللی کمونیستی و تقویت و استحکام انترناسیونالیسم پرولتری آماده می سازد. و از این طریق است که می توان جنبش های انقلابی پرولتری و جنبشهای مترقی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را در سراسر جهان رونقی تازه بخشید و گسترش داد. در جهت دیگر باتشدید و تعمیق مبارزه اصولی ایدئولوژیک سیاسی و طرد انواع انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی، بر راه اندازی یک مبارزه وسیع برای ترویج و تبلیغ اندیشه های انقلابی پرولتری (م ل م) و تلاش در راه ایجاد تشکلات انقلابی پرولتری و سازماندهی توده های خلق و روشنفکران مردمی در کارزار مبارزه انقلابی، جنبش بین المللی کمونیستی را تقویت کرده و استحکام می بخشد.

23 نوامبر 2010